

دموکراسی نوین



کمیته اتحاد و انسجام نیروهای انقلابی افغانستان

ارگان نشراتی کمیته اتحاد و انسجام نیروهای انقلابی افغانستان

دور دوم

شماره (۳)

۲۶ دلو ۱۴۰۱ (۱۵ فبروری ۲۰۲۳)

ویژه نامه ۷ قوس

بزرگداشت انقلابی از جانبازی های پیشروان ما و در پیشاپیش آنها زنده یاد رفیق اکرم یاری و جیبه مشترک همه ما بوده و می باشد. ما بنا به ضرورت جدی برگزاری مستقل انقلابی چنین روزی بخاطر حفظ پاکیزگی تاریخی و صفای گذشته، کنونی و آینده جریان دموکراتیک نوین کشور و جانباختگان گرامی آن از آلوده سازی های جهان خوارانه، ضد انقلابی، ضد ملی و خائنانه امپریالیست های اشغالگر منحیت حامیان پر و پا قرص امارت اسلامی طالبان و افراد و گروه های تسلیم شده سابقا چپ دخیل در آلوده سازی متذکره، شماره سوم «دموکراسی نوین» را تحت عنوان «ویژه نامه ۷ قوس» تهیه دیدیم تا وظیفه و مسئولیت تاریخی خود درین مورد را در لحظه حاضر و بصورت مشخص ادا سازیم.

با قاطعیت تمام می گوئیم که مردم زحمتکش افغانستان کشتار بیرحمانه فرزندان شان را توسط سازمان استخباراتی رژیم دست نشانده سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به شدت محکوم می کنند. بدین مناسبت ویژه نامه «۷ قوس» بعنوان یاد بود جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور به دست نشر میرسد تا بتوانیم صدای در گلوی خفته هزاران انسان مظلوم و ستم دیده این دیار باشیم تا صدای شان را هرچه رساتر و فراتر به گوش جهانیان برسانیم.

بیایید درد جانکاه نبود پیش قراولان دنیای نوین آزادی و برابری همچون زنده یاد رفیق اکرم یاری، عبدالاله رستاخیز، پویا، مجید، سرمد و صدها کادر برجسته جنبش چپ و هزاران مبارز جانباخته جنبش چپ را با تداوم راه سرخ و انسانی آنان، متحدانه به انرژی مبارزاتی تبدیل نماییم.

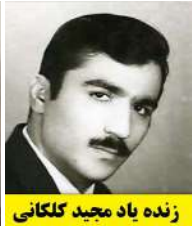
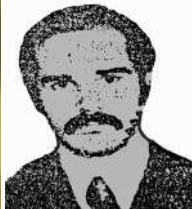
هیات تحریر

۲۶ دلو ۱۴۰۱ خورشیدی

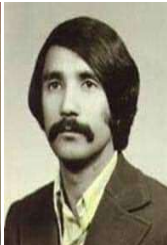
۱۵ فبروری ۲۰۲۳ میلادی



زنده یاد استاد اکرم یاری



زنده یاد مجید کلکانی





گرامی باد یاد و خاطره جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید)

در چهل و سومین سال روز کشتار بی رحمانه شان توسط (آگسا)

لست کشتارهایی که توسط "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" تحت رهبری تره کی - امین جلال در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ انجام شده است، تنها گوشه کوچکی از جنایات شان به شمار می‌رود، طوری که حتی پس از به قدرت رسیدن ببرک کارمل، وی اعلام نمود که در زمان حفیظ الله امین ۱۲ هزار نفر پس از دستگیری به شیوه‌های مختلف تیرباران، اعدام و در گورهای دسته جمعی دفن شده‌اند که حتی پس از گذشت ۴۳ سال از کشتار ددمنشانه کودتاجیان هفت ثوری، اکثریت بازماندگان کماکان منتظر بازگشت عزیزان شان هستند که مفقود الاثر شده‌اند. به این ترتیب سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی و نوکران رویزیونیست خلقی و پرچمی آن‌ها در طول تقریباً یک‌ونیم دهه حاکمیت اشغال‌گرانه و پوشالی شان بر افغانستان، چه در زندان‌های رژیم و چه در جبهات نبرد ضد رژیم پوشالی و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست، نزدیک به بیست هزار نفر از رهبران، کادرها، فعالین و منسوبین جنبش دموکراتیک نوین را قتل عام کردند.

امروز، ما در چهل و سومین سال روز جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین کشور (شعله جاوید)، بار دیگر یاد و خاطره تمامی عزیزان به خون خفته خویش را گرامی می‌داریم و تجدید پیمان می‌کنیم که راه شان را ادامه خواهیم داد و درین راه از تمام توش و توان خویش بخاطر پیشبرد موفقانه کار و پیکار قاطع در مسیر پیش‌برد مقاومت ملی مردمی و انقلابی، تلاش خواهیم ورزید.

ما با جمع‌بندی از تجارب مثبت و منفی شرکت جنبش ما در جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیستی و جمع بندی از عوامل قصور و کوتاهی کل جنبش در جواب دهی مثبت و پیش‌رونده قانع کننده به وظایف مبارزاتی و مقاومتی خویش در شرایط کنونی که امارت اسلامی طالبان یکبار دیگر توسط امپریالیست‌های اشغالگر یانکی به تاریخ ۲۴ اسد ۱۴۰۰ خورشیدی، دوباره به

۴۳ سال قبل، در چنین روزی (هفتم قوس ۱۳۵۸ خورشیدی) زنده یاد رفیق اکرم یاری با جمع کثیری از پیش‌گامان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان (جریان شعله جاوید)، و جمع کثیری از سایر مخالفین رژیم منحوس کودتای هفت ثوری، توسط دشمنان سوگند خورده مردم، باند پلید و آدمکش خلق و پرچم این مزدوران حلقه بگوش سوسیال‌امپریالیزم "شوروی" به سردمداری تره کی - امین، پس از دستگیری، ارباب به زندان افتادن و با تحمل بدترین و وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها، از زیر تیغ جلادان گذشتند و به قتل رسیدند.

مردم زحمتکش افغانستان کشتار بیرحمانه فرزندان شان را توسط سازمان استخباراتی (آگسا) را نه تنها به شدت محکوم می‌کنند، بل که این جنایات را نه می‌بخشند و نه هم هرگز فراموش می‌کنند!

برای آگاهی بیش‌تر جوانان در مورد سازمان مخوف جاسوسی آگسا، مختصر معلوماتی ارائه می‌داریم:

در زمان صدارت داودخان، سازمان اطلاعات دولتی تحت عنوان «**اداره ضبط احوالات**» به وجود آمد که تا زمان کودتای ۷ ثور تحت همین نام فعالیت هایش را ادامه می‌داد، بعد از اینکه کودتاجیان به زور ارباب سوسیال‌امپریالیست‌شان بر اریکه قدرت نصب گردیدند، در زمان تره‌کی نام این اداره را به «**آگسا (د افغانستان گتو ساتلو اداره)**» تغییر نام دادند. هرچند این نام نیز دوامی نیاورد و بعداً توسط حفیظ الله امین به «**کام (د کارگرانو استخباراتی مؤسسه)**» و سپس در زمان ببرک کارمل به نام «**خاد (خدمات اطلاعات دولتی)**» تغییر داده شد اما همه و همه وظیفه یکسان را به منظور سرکوب قهری و مرگبار مخالفین رژیم کودتاجیان هفت ثوری به پیش بردند.



افغانستان نسبت داده شده و به قتل رسیده اند، را در ادامه این اطلاعیه نشر می نماییم.

یاد جانباختگان آزادی و برابری گرامی و راهشان پر رهرو باد!

کمیته اتحاد و انسجام نیروهای

انقلابی افغانستان

۷ قوس ۱۴۰۱ خورشیدی

۲۸ نوامبر ۲۰۲۲ میلادی

www.afghanistanarmy.org

strugglecommittee4@gmail.com

اریکه قدرت تکیه زده و متحجرتترین و قرون وسطی ترین نظام سیاسی در کشور را با تکیه بر اربابان اشغالگر امپریالیستی شان به پیش می برند، ضرورت کار و پیکار قاطع انقلابی، و جنبشی را می طلبد تا علیه امارت اسلامی طالبان و حامیان اشغالگر بین المللی شان با قاطعیت هرچه تمام به پیش رویم. فقط و فقط ازین طریق است که ما خواهیم توانست از خون جانباختگان جنبش دموکراتیک کشور پاس داری نماییم.

بخاطر پاس داری حرمت خون جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید)، آن قسمت از لیست تقریباً ۳۰۰ نفری که توسط سازمان استخباراتی رژیم کودتایی رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی (اگسا) این باند پلید و آدمکش خلق و پرچم این مزدوران حلقه بگوش سوسیال امپریالیزم "شوروی" به سردمداری تره کی - امین، در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، به جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید)

لیست جانباختگان مائوئیست و شعله یی

این لیست از میان لیست منتشر شده تقریباً ۴۵۰۰ نفری، بیرون کشیده شده و بخش بسیار کوچکی از جانباختگان جنبش دموکراتیک نوین را در زمان حاکمیت رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و زمان اشغال کشور توسط قوت های مهاجم سوسیال امپریالیستی نشان می دهد.

۱. شجاع الدین ولد برهان الدین، متعلم صنف یازدهم، پنجشیر، شعله.
۲. جلال الدین ولد غلام محی الدین، مامور، مسکونه کابل، شعله.
۳. عبدالغفار ولد عبدالشکور، کارگر، مسکونه کابل شعله.
۴. عسکر حسین ولد نور محمد حسین، مسکونه ده خدایداد، شعله.
۵. سردار محمد ولد صالح محمد، کارمند مرکز، کابل، شعله.
۶. نور محمد ولد آقا محمد، کارگر، مسکونه کارته نو، شعله.
۷. عبدالهادی ولد عبدالغفور، داکتر، مسکونه واصل آباد، شعله.
۸. اسلام الدین ولد محمد افضل، بیکار، مسکونه سالنگ، شعله.
۹. اسماعیل ولد محمد عثمان، کارگر، مسکونه ده خدایداد، شعله.
۱۰. خلیل الله ولد محمد یوسف، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۱. عبدالصبور ولد عبدالرسول، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۲. غلام جیلانی ولد محمد انور، جگتورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۳. سید زمان الدین ولد سید امان الدین، تورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۴. محمد انور ولد محمد عمر، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۵. سلیمان ولد گل آقا، جگتورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۶. گل محمد ولد یار محمد، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۷. عبدالرحیم ولد فقیر محمد، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.



۱۸. محمد حسن ولد دولت محمد، مامور گمرک، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۹. غلام محی الدین ولد جمال الدین، مامور احصاییه مرکزی، مسکونه واصل آباد، شعله
۲۰. حفیظ الله ولد عبدالله، تورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۱. نجیب الله ولد عبدالله، دوهم بریدمن، مسکونه واصل آباد شعله.
۲۲. محمد نعیم ولد بازگل، مامور، مسکونه واصل اباد شعله.
۲۳. محمد علی ولد خوشحال، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۴. شفیع الله ولد عبدالله، دوهم بریدمن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۵. ببرک، مامور شرکت برق کابل، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۶. محمد نعیم، مامور تعلیم و تربیہ، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۷. سید عبدالمناف، مامور ریاست ارزاق، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۸. غلام حیدر، مامور تعلیم و تربیہ، مسکونه واصل اباد، شعله.
۲۹. بسم الله، محصل صنف سوم پوهنزی حقوق، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۰. سید داوود، معلم مکتب علاوالدین، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۱. حمیدالله، مامور وزارت مالیه، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۲. عبدالاحد ولد ولی محمد، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۳. علی خان ولد محمد سردار، مامور وزارت مالیه، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۴. شاه آغا ولد شیرآغا، مسکونه ناحیه ۵ کوته سنگی، مامور مرغداری پغمان، شعله ای
۳۵. شجاع الدین ولد برهان الدین، متعلم صنف یازدهم، پنجشیر، شعله.
۳۶. زمیری ولد محمد علی، مسکونه میریچہ کوت، مایویست.
۳۷. حبیب الله ولد حاجی عبدالله، مامور تعلیم و تربیہ، مسکونه چهاردهی، مایویست.
۳۸. عبد الاحد ولد جلال خان، معلم، مسکونه لوگر، مایویست.
۳۹. سید احمد ولد فقیر محمد، آمر مالی قطعہ ۲۳۴، ساکن خیرخانه، مایویست.
۴۰. عبدالهادی ولد عبداللطیف، داکتر، مسکونه قندهار، مایویست.
۴۱. فضل محمد ولد یار محمد، دکاندار، مسکونه کندهار، مایویست.
۴۲. محمد حکیم ولد آقا محمد، معلم، مسکونه چهارآسیاب، مایویست.
۴۳. محمدخلیل ولد محمد ناصر، معلم، چهاردهی، مایویست.
۴۴. آقا خان ولد عبدالحبیب، ساکن سمنت خانه، مایویست
۴۵. نیازالله ولد عبدالله، مسکونه جبل السراج، مامور احصاییه مرکزی، مایویست.
۴۶. عبدالودود ولد عبدالکریم، دواساز، مسکونه جوزجان، مایویست، ضد انقلاب.
۴۷. غلام سرور ولد غلام دستگیر، مسکونه شبرغان، دکتور، مایویست.
۴۸. محمد قاسم ولد میر حیدر، مسکونه پکتیا، سابق رییس تجارتی بانک، مایویست.
۴۹. محمد یونس ولد محمد ایوب، مسکونه لغمان، معلم، مایویست.
۵۰. حشمت الله ولد تاج محمد، مسکونه لغمان، ضابط متقاعد، مایویست.
۵۱. امان الله ولد بازگل، دوهم برید من، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۵۲. شیر احمد ولد محمد علی، جگرن، مسکونه کابل، مایویست، ضد انقلاب.
۵۳. عین الدین ولد محراب الدین، مامور متقاعد زارعت، مسکونه رحمانه مینہ، مایویست، ضد انقلاب.
۵۴. نیک محمد ولد نیاز محمد، مامور بیہقی، مسکونه کارته سہ، مایویست، ضد انقلاب.
۵۵. عبدالخاق ولد حبیب الله، مسکونه ارزگان، مامور ریاست مبارزه با بی سوادی، مایویست.
۵۶. اسدالله ولد محمد آصف، مسکونه وردک، مامور نساجی کندهار، مایویست ضدانقلاب.
۵۷. شیرزمان ولد نیازگل، مسکونه لوگر، مسوول محکمہ تجارتی، مایویست.



۵۸. غلام فاروق ولد غلام نبی، داکتر شفاخانه جمهوریت، مسکونه بلخ، مایویست.
۵۹. داکترمیراحمد ولد محمد اکبر، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۶۰. خواجه گل ولد خواجه دوست محمد، کابل، محصل، مایویست.
۶۱. گل محمد ولد آقا محمد، مسکونه میدان، محصل صنف سوم پلی تخنیک، مایویست.
۶۲. یقین علی ولد حیدرعلی، مسکونه وزیرآباد، سابق دواساز فعلا بیکار، مایویست.
۶۳. محمدشفیع ولد یقینعلی، مسکونه وزیرآباد، شاگرد مستری، مایویست.
۶۴. محمد قاسم ولد محمد، محصل اقتصاد، مایویست.
۶۵. عبدالوکیل، استاد پوهنزی اقتصاد، مایویست.
۶۶. عبدالغنی ولد محمد افضل، محصل صنف اول طب، مایویست.
۶۷. حضرت گل ولد نیاز گل محصل صنف پنجم طب، مایویست.
۶۸. عبدالطیف ولد نورمحمد، محصل صنف پنجم طب، مایویست.
۶۹. میرحسین شاه ولد سید منورشاه، محصل صنف پنجم طب، مایویست.
۷۰. علی احمد ولد فضلاحمد، مسکونه چرمگیری، داکتر، مایویست.
۷۱. محمدنعیم ولد محمدسرور، سابق قوماندان فعلا متقاعد، مایویست.
۷۲. محمدملا ولد عبدالخالق، مسکونه چیگل، معلم، مایویست.
۷۳. سلطان محمد ولد نظرمحمد، مسکونه چیگل، مامور، مایویست.
۷۴. عبدالمالک ولد عبدالخالق، مسکونه چاریکار، معلم، مایویست.
۷۵. بقیه الله، مسکونه قلعه بلند، معلم، مایویست.
۷۶. جمشید ولد سیدان؟، مسکونه سپاهگرد، معلم، مایویست.
۷۷. نورمحمد ولد امیرمحمد، مسکونه سپاهگرد غوربند، معلم، مایویست.
۷۸. عبدالرحیم ولد اخترمحمد، مسکونه دولتشاهی، زمیندار، مایویست.
۷۹. حسین ولد اخترمحمد، مسکونه دولتشاهی، زمیندار، مایویست.
۸۰. حاجی صالح ولد غلاممحمد، مسکونه لغمان، زمیندار، مایویست.
۸۱. سید داوود ولد حاجی صالح، مسکونه لغمان، زمیندار، مایویست.
۸۲. عبدالجمیل ولد محمدرفیق، مسکونه چیگل، معلم، مایویست.
۸۳. غلام یحیی ولد غلام بهالدین، مسکونه پشییان، متعلم، مایویست ضد انقلاب.
۸۴. آقاگل ولد غلامحضرت، مسکونه پشییان، معلم، مایویست ضد انقلاب.
۸۵. دلافا ولد ملاغلامعلی، مسکونه چیگل، متعلم، مایویست ضد انقلاب.
۸۶. عبدالرشید ولد محمدنور، مسکونه نجراب، محصل زراعت، مایویست ضد انقلاب.
۸۷. محمداصغر ولد احمدجان، مسکونه پنجشیر، دریور، مایویست ضد انقلاب.
۸۸. شیراحمد ولد سلطانمحمد، مسکونه سیدخیل، معلم، مایویست.
۸۹. یوسف ولد خیرالله، مسکونه گلپهار، معلم، مایویست.
۹۰. محمدعلم ولد محمدکبیر، مسکونه گلپهار، متعلم، مایویست.
۹۱. علیم جان ولد عبدالاحمد، مسکونه سیدخیل، متعلم، مایویست.
۹۲. غلام صفدر ولد غلام محمد، مسکونه گلپهار، معلم، مایویست.
۹۳. غلام ایشان ولد افغان، مسکونه کوهدامن، دکاندار، مایویست.
۹۴. انارگل ولد سیدامیر، مسکونه غوربند، طالب، مایویست.
۹۵. محمود ولد محمدبرات، مسکونه بدخشان، مایویست.
۹۶. طلاگل ولد عبدالحسن، مسکونه سروبی، مایویست.
۹۷. شیراحمد ولد محمدسرور، مسکونه مرکز غزنی، محصل دوم طب، مایویست.



۹۸. محمد عثمان ولد محمد امان، انجنیر جیولوجی، مسکونه کارته پروان، مایویست.
۹۹. تیمور شاه ولد محمد ایوب، مسکونه فراه، مایویست.
۱۰۰. داکتر پاینده محمد ولد شیر محمد، مسکونه کابل، داکتر داخله، مایویست.
۱۰۱. بشیر احمد ولد امیر محمد، مسکونه تیمنی، استاد پوهنزی طب، مایویست.
۱۰۲. غلام حسن ولد غلام حسین، مسکونه کارته پروان، استاد پولی تخنیک، مایویست.
۱۰۳. عبدالله ولد شیر علی، مسکونه خیرخانه، مامور، مایویست.
۱۰۴. محمد وکیل ولد محمد صدیق، مسکونه جاده میوند، مامور هوا شناسی، مایویست.
۱۰۵. عبدالعلی ولد عبدالله، مسکونه سرای غزنی، مامور هواشناسی، مایویست.
۱۰۶. میر محمد حسن ولد میر محمد اسلم، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۱۰۷. عبدالصبور ولد عبدالشکور، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۱۰۸. فرید ولد محمد عمر، بیکار، شهر نو، مایویست.
۱۰۹. عبدالروف ولد برکت، محصل پولی تخنیک، مایویست.
۱۱۰. عبدالغفور ولد عبدالرسول، مسکونه خیرخانه، عضو تالیف و ترجمه، مایویست.
۱۱۱. محمد ظاهر ولد محمد انور، مسکونه کارته پروان، مامور وزارت معادن و صنایع، مایویست.
۱۱۲. عبدالله ولد عبدالغنی، کارمند میدان هوایی، مسکونه باغ بالا، مایویست.
۱۱۳. جمال الدین ولد قطب الدین، کارمند رادیو کابل، مسکونه کارته پروان، مایویست.
۱۱۴. علی شاه ولد محمد یعقوب، کارمند اداره مترولوژی، مسکونه چنداول، مایویست.
۱۱۵. آقا محمد ولد محمد عثمان، پیاده شفاخانه ابن سینا، مسکونه افشار، مایویست.
۱۱۶. عبدالحبیب ولد عبدالحکیم، کارگر فابریکه سمون، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۱۱۷. میر سمیع الدین ولد میر سلام الدین، مسکونه گل دره، نرسینگ، مایویست.
۱۱۸. بیلاز سینگ ولد رام سینگ، لغمان، صنف دوازده تخنیک، مایویست.
۱۱۹. عبدالجعفر ولد محمد نبی، مسکونه واصل آباد، انجنیری سروی جیولوژی، مایویست.
۱۲۰. عبدالحی ولد محمد نبی، مسکونه چاردهی، انجنیری سروی جیولوژی، مایویست.
۱۲۱. امان الدین ولد عبدالمحمد، مسکونه کابل، انجنیری سروی جیولوژی، مایویست.
۱۲۲. عبدالرزاق ولد عبدالغنی، مسکونه کابل، مامور کارتوگرافی جیولوژی، مایویست.
۱۲۳. عبدالغفار ولد محمد حسین، مسکونه قندهار، انجنیر جیولوژی، مایویست.
۱۲۴. غلام حسین ولد محمد قاسم، مسکونه جمال مینه، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۵. نثار احمد ولد عزیز احمد، مسکونه سرای غزنی، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۶. امان الله ولد نورالله، مسکونه کارته سه، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۷. نصیر احمد ولد عزیز احمد، مسکونه سرای غزنی، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۸. لعل محمد ولد عبدالرحمان، مسکونه مشرقی، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۹. نجیب الله ولد محمد نعیم، مسکونه کارته پروان، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۰. عبدالسلام ولد محمد سرور، مسکونه هرات، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۱. جگندر سینگ ولد رام سینگ، مسکونه غور بازار، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۲. شفیع الله ولد نعمت الله، مسکونه قره باغ، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۳. فیض احمد ولد نثار احمد، محصل پل تخنیک، مسکونه هرات، مایویست.
۱۳۴. عبدالصیر ولد محمد کبیر، محصل پل تخنیک، مسکونه هرات، مایویست.
۱۳۵. محمد هاشم ولد محمد کریم، محصل پل تخنیک، مسکونه فراه، مایویست.
۱۳۶. عبدالرحمان ولد عودل محصل پل تخنیک، مسکونه بلخ، مایویست.
۱۳۷. محمد نعیم ولد محمد علم، محصل پل تخنیک، مسکونه پروان مایویست.



۱۳۸. بايقرا ولد محمد طاهر، محصل پل تخنيك، مسكونه بدخشان، مایویست.
۱۳۹. حاجت الله ولد امين الله، محصل پل تخنيك، مسكونه لغمان، مایویست.
۱۴۰. عين الدين ولد ملا جان، معلم، مسكونه قلعه آخذ، مایویست.
۱۴۱. عبدالرسول ولد محمد حسن، محصل ادبيات، مسكونه فارياب، مایویست.
۱۴۲. محمد علم ولد قربان علي، محصل پل تخنيك، مسكونه غزني، مایویست.
۱۴۳. محمد ضيا ولد غلام رسول، مامور وزارت تجارت، مسكونه قلعه فتح الله، مایویست.
۱۴۴. عبدالصبور ولد عبدالقادر، کارمند وزارت تجارت، مسكونه کارته سه، مایویست.
۱۴۵. پرويز ولد غلام علي، معلم، مسكونه افشار، مایویست.
۱۴۶. حيدر علي ولد امير محمد، بيکار، مسكونه بهسود، مایویست.
۱۴۷. سلام الدين ولد محمد نبی، نماینده شرکت امنیتی، مسكونه چارآسياب، مایویست.
۱۴۸. خادم حسين ولد دولت حسين، بخاري فروش، مسكونه وردک، مایویست.
۱۴۹. محمد يونس ولد محمد مهدي، کارمند متقاعد، مسكونه کابل مایویست.
۱۵۰. نجيب الله ولد عبدالله، متعلم ابوحنيفه، مسكونه شاه شهيد، مایویست.
۱۵۱. محمد قسيم ولد محمد امين، متعلم ديپارتمنت عربي، مسكونه رباط پروان، مایویست.
۱۵۲. عبدالوهاب ولد عبدالله، مامور ديپارتمنت جيولوژی، مسكونه غزني، مایویست.
۱۵۳. فضل محمد ولد سردار، کارگر (خوست)، مسكونه وردک، مایویست.
۱۵۴. سيد عمر ولد سيد غلام فاروق، انجنير وزارت معادن، مسكونه کلکان، مایویست.
۱۵۵. بمان علي ولد بنياد علي، محصل، مسكونه کابل، مایویست.
۱۵۶. محمد جعفر ولد غلام علي، معلم، مسكونه چاردهی، مایویست.
۱۵۷. سخی داد ولد سرور، محصل انجنیری، مسكونه قره باغ، مایویست.
۱۵۸. احمد وحيد ولد صالح محمد، مسكونه چنداول، انجنير، مایویست.
۱۵۹. سيد محمد ولد سيد محمد حيدر، مسكونه جاغوري، فارغ شده، مایویست.
۱۶۰. شير احمد ولد احمد علي، مسكونه غزني، معلم، مایویست.
۱۶۱. محمد داوود ولد محمد حسن، مسكونه جاغوري، مایویست.
۱۶۲. خادم حسين اکبري ولد حسن علي، مسكونه جاغوري، مایویست.
۱۶۳. خادم حسين ولد غلام حسين، مسكونه جاغوري مایویست.
۱۶۴. عبدالرحيم ولد غلام علي، مسكونه جاغوري، مستری، مایویست.
۱۶۵. اسدالله ولد يعقوب علي، مسكونه جاغوري، عضو سارنوالی، مایویست.
۱۶۶. محمد امان ولد جان علي، مسكونه جلال آباد، محصل وترنری، مایویست.
۱۶۷. سلمان علي ولد طلا، مسكونه افشار، کارگر هوتل انترکانتیننتل، مایویست.
۱۶۸. غلام علي ولد سلطان علي، مسكونه جاغوري، محصل وترنری، مایویست.
۱۶۹. غريب حسين ولد محمد صادق، مسكونه جاغوري، محصل دارالمعلمين، مایویست.
۱۷۰. محمد اسحاق ولد ميرزا حسين، مسكونه جاغوري، مامور، مایویست.
۱۷۱. داود شاه ولد يعقوب علي، مسكونه جاغوري، خياط مایویست.
۱۷۲. عبدالشکور ولد حيدر علي، مسكونه جاغوري، بيکار، مایویست.
۱۷۳. زوارشاه ولد يعقوب علي، خياط، باشنده جاغوري، مایویست.
۱۷۴. عبدالشکور ولد حيدر علي، مسكونه جاغوري، مایویست.
۱۷۵. محمد اسحاق ولد ميرزا حسين، مامور سيلو، مسكونه جاغوري مایویست.
۱۷۶. محمد خان ولد محمد رضا، ملا، مسكونه سرای خواجه، مایویست.
۱۷۷. محمد حفيظ ولد عبدالرحيم، مامور وزارت زراعت، مایویست.



۱۷۸. نیازمحمد ولد لعل محمد، مسکونہ خان آباد، متعلم، مایویست
۱۷۹. علی اصغر ولد علی بخش، مسکونہ جمال مینہ، انجنیر وزارت فواید عامہ، مایویست
۱۸۰. خلیل اللہ ولد عبداللہ، مسکونہ شیرپور، انجنیر وزارت فواید عامہ، مایویست
۱۸۱. نصراللہ ولد شیراللہ، مسکونہ تایمنی، مامور، مایویست
۱۸۲. اسداللہ ولد صاحب خان، مسکونہ تایمنی، مامور ریاست میخانیک، مایویست
۱۸۳. اسداللہ ولد میرآجان، مسکونہ سرخ رود، مدیر فنی اصلاحات ارضی، مایویست
۱۸۴. محمداسحاق ولد محمد رحیم، مدیر کنترول تحفصات بطرول مزارشریف، مایویست محمدہاشیم ولد عبدالعزیز، مسکونہ پنجشیر، مامور فواید عامہ، مایویست
۱۸۵. عبدالجلیل ولد عبدالخلیل، مسکونہ پنجشیر، مامور، مایویست
۱۸۶. محمداکرم ولد دولت خان، مسکونہ پنجشیر، محصل، مایویست
۱۸۷. داود سرمد ولد محمد شریف، مسکونہ قرہ باغ، بیکار، مایویست
۱۸۸. فقیرکلکانی ولد فداحمد، مسکونہ کلکان، بیکار، مایویست
۱۸۹. محمدعزیز ولد حفیظاللہ مسکونہ پغمان، معلم، مایویست
۱۹۰. عبدالکبیر ولد محمدآصف، مسکونہ واصل آباد، معلم، مایویست
۱۹۱. غلام صفدر ولد غلام حیدر، مسکونہ پنجشیر، کارمند، مایویست
۱۹۲. عبدالقدوس ولد عبدالسلام، مسکونہ کلکان، بیکار، مایویست
۱۹۳. مہر دل ولد عبدالقدوس، مسکونہ سرای خواجہ، دکاندار، مایویست
۱۹۴. خواجہ ولد غلام حیدر، مسکونہ شور بازار، کارمند، مایویست ضد انقلاب
۱۹۵. عبداللہ ولد غلام حیدر، کارمند، مایویست
۱۹۶. محمدظفر ولد غلام حیدر، مدیر قطعہ ۲۱ غند محافظ، مایویست
۱۹۷. محمد کبیر ولد محمد یوسف، مسکونہ بہسود، معلم، مایویست
۱۹۸. نظر محمد ولد عطا محمد، مسکونہ چہلستون، محصل، مایویست
۱۹۹. احمدضیا ولد عطا محمد، مسکونہ چہلستون، محصل، مایویست
۲۰۰. عطامحمد ولد خوشدل، مسکونہ چہل ستون، مامور متقاعد، مایویست
۲۰۱. محمدطاہر ولد محمد ابراہیم، محصل دانشکدہ علوم، مایویست
۲۰۲. جاندل ولد رحم دل، مسکونہ سرای خواجہ، مایویست
۲۰۳. محمدحسین ولد محمدحسن، مسکونہ لغمان، مامور وزارت عدلیہ، مایویست
۲۰۴. عبدالمجید ولد جمعہخان، مسکونہ سراپخواجہ، بیکار، مایویست
۲۰۵. محمد بشیر ولد محمد قاسم، مسکونہ لوگر، معلم، مایویست
۲۰۶. ناظر حسین ولد سید محمدحسن، مسکونہ جمال مینہ، مامور دستگاہ خانہ سازی، مایویست
۲۰۷. شریک اللہ ولد دین محمد، مسکونہ خیرخانہ، مامور دستگاہ خانہ سازی، مایویست
۲۰۸. محمد کاظم ولد محمد طالب، مسکونہ بدخشان، زمیندار، مایویست
۲۰۹. شیرخان ولد محمد مراد، مسکونہ خان آباد، متعلم، مایویست
۲۱۰. عبدالصمد ولد عبداللہ، مسکونہ خان آباد، متعلم، مایویست
۲۱۱. عبدالستار ولد غلام رسول، مسکونہ خان آباد، متعلم، مایویست
۲۱۲. عبدالسلام ولد عبدالغیاث، مسکونہ خوست، مامور، مایویست
۲۱۳. اعظم ولد محمد امیر، مسکونہ خواہان، متعلم، مایویست
۲۱۴. محمدظاہر ولد قربان، مسکونہ بدخشان، متعلم، مایویست
۲۱۵. محمد داوود ولد عبدالروف، مسکونہ لغمان، انجنیر وزارت معادن، مایویست
۲۱۶. برہان اللہ ولد حفیظ اللہ، مسکونہ کلولہ پشتہ، متعلم، مایویست



۲۱۷. شیرپادشاه ولد خان، مسکونه لوگر، پولیس، مایویست
۲۱۸. محمدہاشم ولد عبدالقدوس، مسکونه سمنگان، مایویست
۲۱۹. محمدعثمان ولد موسی، مسکونه ایبک، مایویست
۲۲۰. عبدالفتاح ولد فضل الدین، مسکونه ایبک، عضو نظارت خانہ سمنگان، مایویست
۲۲۱. عبدالعزیز ولد عبدالعظیم، مسکونه ایبک، معاون اداری تعلیم و تربیہ، مایویست
۲۲۲. انجنیر غلام سخی ولد عبدالجبار، مسکونه قلعه چہ، بیکار، مایویست
۲۲۳. شیرپادشاه ولد لاک خان، مسکونه لوگر، سارندوی شہر قدیم، مایویست ضد انقلاب
۲۲۴. عبدالفتاح ولد محمد اسحق، مسکونه پروان، مامور نساجی بگرامی، مایویست
۲۲۵. عبدالحفیظ ولد عبدالواحد، مسکونه پروان، مامور، مایویست
۲۲۶. سیدامان اللہ ولد سید نعیم، مسکونه چاریکار، مساعد سارنوالی، مایویست
۲۲۷. ظہیرالدین ولد غلام مصطفی، مسکونه پنجشیر، متعلم، مایویست ضد انقلاب
۲۲۸. محمد موسی ولد یعقوب علی، مسکونه غزنی، مایویست ضد انقلاب
۲۲۹. غلام محمد ولد غلام مصطفی، مسکونه پنجشیر، متعلم، مایویست
۲۳۰. داوود سرمد ولد محمد شریف، مسکونه خیرخانہ، معلم، مایویست
۲۳۱. عبدالحی ولد محمد عالم، مسکونه پروان، مایویست
۲۳۲. محمدحسین ولد محمدحسن، مسکونه پغمان، مایویست
۲۳۳. محمدسرور ولد محمد ایوب، کارمند آریانا، مایویست
۲۳۴. نجیب الرحمان ولد عبدالرحمان، مسکونه کابل، متعلم صنف دوازده، مایویست
۲۳۵. میرآجان ولد عبداللہ، مسکونه پروان، زمیندار، مایویست
۲۳۶. زرجان ولد خواضک، مسکونه لوگر، مایویست
۲۳۷. دین محمد ولد پیرمحمد، مامور ترانسپورت کابل، مایویست
۲۳۸. حیات اللہ ولد حکیم اللہ، مسکونه کلکان، دکاندار، مایویست
۲۳۹. حبیب اللہ ولد عبداللہ، مسکونه ہرات، محصل ادبیات، مایویست
۲۴۰. محمدکاظم ولد محمدہاشم، مسکونه ہرات، محصل ادبیات، مایویست
۲۴۱. محمدعلم ولد محمد اسحق، مسکونه افشار، مامور تلویزیون، مایویست
۲۴۲. عبدالجبار ولد مقصود، مسکونه میرچہ کوت، مامور وزارت عدلیہ، مایویست
۲۴۳. اقبال شاہ ولد اکبرشاہ، مسکونه میرچہ کوت، متعلم، مایویست
۲۴۴. محمد انور ولد محمد عمر، مسکونه بی بی مہرو، مدیر تعلیمات عالی،
۲۴۵. ولی محمد ولد صالح محمد، مسکونه کارته پروان، دستفروش، مایویست
۲۴۶. عزیزاللہ ولد حفیظ اللہ، مسکونه پغمان، مایویست
۲۴۷. اول خان ولد عجب گل، متعلم صنف یازده، مایویست
۲۴۸. عبدالجبار ولد عجب گل، فارغ دوازدهم، مایویست
۲۴۹. شاولی ولد عنایت اللہ، مسکونه کابل، مایویست
۲۵۰. عجب گل ولد حلیم خان، مسکونه کابل، مایویست
۲۵۱. سید احمد ولد سید شریف، مامور تفتیش شہرداری مزار، مایویست
۲۵۲. آغامحمد ولد حاجی نازکبیر، مسکونه قلعه فتحاللہ، مایویست
۲۵۳. عبدالقدوس ولد محمد سرور، مسکونه ہرات، مامور جیولوجی، مایویست
۲۵۴. عبدالجبار ولد محمد اشرف، مسکونه نورستان، مایویست
۲۵۵. لعل محمد ولد ناصرخان، مسکونه کاپیسا، محصل دارالمعلمین پروان، مائویست
۲۵۶. خلیل الرحمان ولد غلام محمد، معلم تخنیک، مسکونه سمنگان، مایویست



۲۵۷. غلام علی ولد خلیل الرحمان، مامور تعمیرات وزارت فواید عامه، مسکونه شاه شهید، مایویست
۲۵۸. محمدرحیم ولد بیک مراد، مامور وزارت معادن، مسکونه سیلو، مایویست
۲۵۹. محمد جان ولد سلطان محمد، داکتر شفاخانه دوصد بستر، مسکونه کارته پروان، مایویست
۲۶۰. عبدالشکور ولد عبدالسلام، فروشنده لاجورد ریاست استخراج، مایویست
۲۶۱. محمدرحیم ولد علی شفا، معلم، مسکونه غور، مایویست
۲۶۲. عبدالکریم ولد خادم بیک، معلم، مسکونه غور، مایویست
۲۶۳. لیاقت علی ولد نجف علی، معلم، مسکونه لوگر، مایویست
۲۶۴. خادم علی ولد علی شفا، معلم، مسکونه غور، مایویست
۲۶۵. محمد جعفر ولد محمدرور، مسکونه پل سوخته، مامور ریاست کوپراتیف، مایویست
۲۶۶. فضل احمد ولد حاجی رمضان، انجنیر جیولوژی، مسکونه کارته پروان، مایویست
۲۶۷. محمدیوسف ولد حاجی رمضان، محصل پل تخنیک، مسکونه فراه، مایویست
۲۶۸. محمدنادر ولد غلام سرور، معلم سفیدسنگ، مسکونه فراه، مایویست
۲۶۹. غلام یحیی ولد غلام سخی، معلم شاه شهید، مسکونه رحمان مینه، مایویست
۲۷۰. محمد زبیر ولد محمد عیسی، کارمند تعلیمات عالی، مسکونه کوهستان،
۲۷۱. زلمی ولد محمد جواد، کارمند کارتیوگرافی، مسکونه دارالامان، مایویست
۲۷۲. محمدرسلیمان ولد محمدیاسین، کارمند بانک ملی، مسکونه شهرنو، مایویست
۲۷۳. عبدالاحمد ولد خانگل، کارمند وزارت آب و برق، مسکونه ننگرهار، مایویست
۲۷۴. غلام فاروق ولد غلام حیدر، تخنیکر رادیو، مسکونه جدیدآباد، مایویست
۲۷۵. سیدپادشاه ولد سید باقرشاه، کارمند بانک ملی، مسکونه مکروریان، مایویست
۲۷۶. محمدآصف ولد عبدالطیف، مسکونه ننگرهار، محصل پلیتخنیک، مائوئیست
۲۷۷. عبدالرب ولد حیدرعلی، مسکونه جاغوری، محصل فارمسی، مائوئیست.
۲۷۸. عبدالرحمان ولد محمدحلیم، معلم، مسکونه نیمروز، مائوئیست
۲۷۹. عبدالرشید ولد محمدرستم، مسکونه پنجشیر، معلم مائوئیست، توطئه ۱۲ اسد
۲۸۰. نورعلی ولد حضرتقول، مسکونه تخار، معلم، فعلا بیکار، مائوئیست
۲۸۱. میرعتیق الله ولد میرآقا، محصل پولیتخنیک، مائوئیست
۲۸۲. محمد داوود ولد محمدآصف، مسکونه ننگرهار، معلم لیسه انصاری، مائوئیست
۲۸۳. محمدحسن ولد محمدعزیز، مسکونه بدخشان، محصل در پلیتخنیک، مائوئیست
۲۸۴. داکتر محمدظاهر، ولد سیدعلم، مائوئیست
۲۸۵. سیدعلم ولد حمیدالله، کارمند وزارت فواید عامه، مسکونه پروان، مائوئیست
۲۸۶. صادق علی یاری، ولد عبدالله، مسکونه جاغوری غزنی، داکتر
۲۸۷. محمد اکرم یاری، ولد عبدالله، مسکونه جاغوری، معلم
۲۸۸. محمد علی ولد غلام رضا، مسکونه جاغوری، معلم
۲۸۹. علی دریاب، ولید محسن علی، مسکونه جاغوری، معلم
۲۹۰. عبدالله، ولد محمد حسین مسکونه قره باغ غزنی، محصل صنف دوم فاکولته انجینیری، مائوئیست، به ناحق بنام اخوانی کشته شده.

این احتمال وجود دارد که تعداد دیگری از شعله یی ها و مائوئیست ها نیز بنام های دیگری کشته شده باشند.



خلاصه سوانح رفیق اکرم یاری

در سال ۱۳۲۰ خورشیدی، در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی، در خانواده عبدالله، پسر یار محمد، که یک متنفذ محلی بود فرزندی به دنیا آمد که نامش را محمد اکرم گذاشتند. محمد اکرم در سال های نوجوانی نام خانوادگی خود را طبق رسم معمول خانوادگی از پدر کلان پدری اش گرفت و معروف به اکرم یاری شد. او دوران کودکی اش را در همان محل زادگاهش سپری نموده و تحصیلات ابتدایی را نیز در همان محل به پایان رساند.

دولت استبدادی ظاهر شاه بخاطر تسلی و دلجویی متنفذين و اهالی منطقه و برای اینکه بتواند از خیزش و شورش در منطقه علیه خود جلوگیری نموده و نفوذش را در منطقه گسترش دهد، اکرم خورد سال را لقب شهزادگی داد. اما وقتی که این طفل بزرگتر شد و به سنین نوجوانی پا گذاشت، بنا به خواست مکرر ظاهرشاه و ترس و علایق پدر در واقع به حیث گروگان به دربار فرستاده شد. رسم گروگان گیری از خانواده های با نفوذ و امیران تابع سلطنت مرکزی توسط دربار سنت قدیمی ای بود که تا آن زمان هم وجود داشت و فقط شکل ظاهری آن فرق کرده بود. با توجه به سنت دیرپای متذکره و با توجه به تاریخ گذشته کشور، اکرم نوجوان مدت چهار سال را در دربار با احساس یک گروگان و حتی بدتر از آن، بنا به گفته خودش، با احساس یک برده بسر برد. وقتی به سن جوانی پاگذاشت، دیگر نتوانست با چنان وضعیتی سازگاری نماید. دست به بغاوت زد و علیرغم مخالفت دربار و شاه و مخالفت ترس آلود پدر، از دربار خارج گردید و زندگی ساده پر افتخار در میان توده های مردم را به زندگی پر از ناز و نعمت ولی حقیرانه و برده وار در دربار ترجیح داد.

محمد اکرم یاری پس از فراغت از لیسه حبیبیه کابل، شامل دانشکده ساینس دانشگاه کابل گردید. وی پس از فراغت از پوهنخی ساینس پوهنتون کابل، شغل معلمی را برگزید و در لیسه نادریه کابل به تدریس مشغول گردید.

اکرم یاری جوان هنوز متعلم مکتب بود که با تأثیر پذیری از برادر بزرگترش (زنده یاد صادق علی یاری) با آثار انقلابی آشنا شد. در آن موقع یعنی دهه ۳۰ شمسی که دوره صدارت استبدادی سردار دیوانه (داودخان) بود محافل کوچکی از روشنفکران چپ در کابل شکل گرفته بود که به مطالعه آثار انقلابی می پرداختند و در میان خودشان به جر و بحث های محفلی ادامه می دادند.

وقتی دوره صدارت استبدادی سردار دیوانه به پایان رسید و دوره دموکراسی کذایی ظاهرشاهی آغاز گردید، تقریباً بلافاصله یک تعداد از چهره های معلوم الحال به اصطلاح چپ که کارنامه های خاینانه شان در مبارزات دوره هفت



زنده یاد استاد اکرم یاری

شورا و سال های بعد از آن تبارز آشکار یافته بود، تحت رهبری عناصر فاسدی چون نورمحمد تره کی و ببرک کامل در اوایل زمستان ۱۳۴۳، حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به مثابه بلندگوی ایدئولوژیک- سیاسی رویونیست ها و سوسیال امپریالیست های تازه به قدرت رسیده در شوروی تاسیس کردند. در این زمان بود که رفیق اکرم یاری نقش پیشرونده تاریخی ای در موضعگیری علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و رویونیست های مزدور آنها در افغانستان بر عهده گرفت. کسان زیادی از عناصر چپ در آن زمان بنا به سوابق خاینانه رهبران حزب نو تشکیل شده رویونیست، علیه آنها موضعگیری داشتند. اما این رفیق اکرم یاری بود که با موضعگیری علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و رویونیست های مزدور آنها در افغانستان، مخالفت متذکره را، که بعضاً با نوسانات شدید سیاسی و حتی گرایش بطرف رویونیست ها همراه بود، از یک پایه ایدئولوژیک - سیاسی اصولی و مستدل برخوردار نمود.

سازمان جوانان مترقی به مثابه یک سازمان انقلابی و توده ای در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴ پا به عرصه وجود گذاشت و با موضع



مستحکم ضد ارتجاع و امپریالیزم ضد سوسیال امپریالیزم روسی و مزدوران بومی آن‌ها منجمله باندهای خلق و پرچم؛ جنبش انقلابی دموکراتیک نوین افغانستان را رهبری نمود. معهدا رفیق اکرم یاری در کنگرهٔ موسس سازمان نتوانست موضع‌گیری علیه رویزونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی را رسمیت ببخشد. سنتریست‌های درون سازمان جوانان مترقی به بهانهٔ روشن نبودن کافی وضعیت جنبش انقلابی در سطح بین‌المللی در رابطه با موضع‌گیری علیه آنها، موضع‌گیری رسمی درین مورد را به تعویق انداختند. اما دو سال بعد در نشست عمومی سازمان در میزان ۱۳۴۶، که گویا دیگر وضعیت جنبش انقلابی بین‌المللی به قدر کافی روشن شده و سنتریست‌های درون سازمان خلع سلاح شده بودند، رسمیت موضع‌گیری متذکره تأمین گردید.

سازمان جوانان مترقی چند ماه بعد از نشست عمومی دوم سازمان و به پیروی از فیصله‌های آن، جریدهٔ شعلهٔ جاوید را به عنوان ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین به دست نشر سپرد. این جریده به سرعت به یک نشریهٔ توده‌یی در میان روشنفکران، کارگران و توده‌های فقیر مبدل گردید و علیرغم اینکه صرفاً توانست تا شمارهٔ یازدهم منتشر گردد و پس از آن با سرکوب و سانسور ارتجاع حاکم مواجه شده و از نشر باز ماند، توانست جریان دموکراتیک نوین (جریان شعلهٔ جاوید) را به مثابهٔ وسیع‌ترین جریان سیاسی رزمندهٔ آن روز در افغانستان به وجود بیاورد.

سیاست سرکوب جریان شعلهٔ جاوید بعد از توقیف جریدهٔ شعلهٔ جاوید نیز ادامه یافت و قوای ضربهٔ پولیس ارتجاع در جریان سرکوب یک تظاهرات وسیع توده‌یی جریان شعلهٔ جاوید، اکثریت رهبران جریان را دستگیر کرده و به زندان انداخت. علیرغم این سرکوب، تظاهرات وسیع شعله‌یی‌ها در اول ماه می ۱۳۴۸ به عنوان بزرگترین تظاهرات توده‌یی ثبت تاریخ سیاسی افغانستان گردید. اما از جانب دیگر دستگیری تعداد زیادی از رهبران جریان، که در میان آنها بعضی از رهبران سازمان جوانان مترقی نیز شامل بودند، باعث گردید که نشست عمومی سوم سازمان، نه در میزان سال ۱۳۴۸ بلکه در میزان سال ۱۳۴۹ یعنی سه سال بعد از نشست قبلی دایر گردد.

فقط چند ماه بعد از نشست عمومی سوم سازمان جوانان مترقی بود که رفیق اکرم یاری به مریضی جانکاهی مبتلا گردید، مریضی ای که برای چند سال توان پیشبرد فعالیت سیاسی منظم را از وی سلب نمود. رفیق اجباراً از کار و پیکار ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی سازمانی کناره‌گیری کرد. در واقع از همان زمان بود که فعالیت‌های سازمان جوانان مترقی سیر نزولی را در پیش گرفت و پس از نشست عمومی چهارم، میزان سال ۱۳۵۱ عملاً و سریعاً با فروپاشی مواجه گردید.

رفیق بعد از بهبود نسبی وضعیت صحتی اش، راه رفتن به روستا را در پیش گرفت و در قریهٔ زادگاهی اش در جاغوری مستقر

گردید. مریضی جانکاه هنوز هم او را آزار می‌داد، اما علیرغم آن جمعی از روشنفکران محل را گرد خودش جمع کرده و آموزش آنها را ادامه داد، در رابطه با حقوق دهقانان، تقلیل میزان بهرهٔ مالکانه، لغو بیگاری، لغو نوکری خانگی زنان دهقان و غیره، اصلاحات مهمی را شخصاً مورد اجرا قرار داده و یک حرکت دهقانی در سطح محل به وجود آورد، برای ایجاد تشکلات توده‌یی مبارزه کرد و نوشته‌های انقلابی‌ای را به رشتهٔ تحریر در آورد. او شریک زندگی اش را از میان یک خانوادهٔ دهقانی فقیر، که هیچ پیوندی از لحاظ طایفه‌یی و موقعیت اجتماعی با خوانین نداشت، برگزید. همهٔ این فعالیت‌ها و بخصوص دامن خوردن حرکت دهقانی در محل، بر خوانین هم طایفه اش و حکومت محلی گران آمد و این باعث جلب و احضار او توسط حکومت محلی در زمان داود شاهی گردید. با وجود این به دلیل ترس از بروز عکس‌العمل توده‌یی وسیع علیه حکومت وقت، نتوانستند او را به محاکمه بکشند و زندانی نمایند.

زنده یاد رفیق اکرم یاری در زمان تسلط باند مزدور و جنایت کار خلق و پرچم این مزدوران پروپا قرص سوسیال امپریالیزم روس در حالی که وضعیت صحتی وی خوب نبود زندگی روستایی را در پیش گرفته و از همان جا مصروف بسیج توده‌ها و رهنمایی روشنفکران کشور علیه دولت مزدور و اربابان روسی آنها بود.

صرفاً چند ماه بعد از کودتای رویزونیستی هفت ثور ۱۳۵۷ بود که رفیق اکرم یاری توسط کودتاگران دستگیر گردید، اما پس از مدت کوتاهی دوباره رها شد. ولی در ماه حوت ۱۳۵۷ مجدداً دستگیر گردید و به زندان انداخته شد. تا همین اواخر کسی به درستی نمی‌توانست که شمع زندگی رفیق چه زمانی توسط رویزونیست‌های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی خاموش گردیده است. شمع زندگی رفیق اکرم یاری باید قبل از اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیست‌های روسی خاموش شده باشد.

در لیست تقریباً ۴۵۰۰ نفری ای که در ماه میزان سال ۱۳۹۲ منتشر گردید، شمارهٔ رفیق ۴۳۸۳ است و تاریخ جانباختن رفیق ۷ قوس ۱۳۵۸ خورشیدی یعنی تقریباً یک ماه قبل از تجاوز و لشکر کشی سوسیال امپریالیست‌های شوروی بر افغانستان، در آخرین روزهای حکمروایی حفیظ الله امین، نشان داده شده است. طبق لیست منتشره فقط در همین روز شمع زندگی ۳۵۰ نفر از زندانیان توسط کودتاگران هفت ثوری خاموش گردیده است.

در لیست منتشره اتهام وارده بر رفیق ناروشن است و در آن فقط گفته شده است که:

« ۴۳۸۳ - محمد اکرم یاری - ولد عبدالله - مسکونهٔ جاغوری - معلم »



زنده یاد رفیق حیدر علی لهیب !

وی در سال ۱۳۲۷ خورشیدی در شهر کهنه کابل دیده به جهان گشود و چون در یک خانواده فقیر متولد گردید، از آن کودکی با فقر و بدبختی دست و پنجه نرم کرد و با درد و رنج فلاکت بار زندگی فقیرانه که ریشه های اجتماعی داشت آشنا گردید. گفته میشود که آغاز مبارزات وی با ورود به دانشگاه آغاز گشت. او طی فرصت کم توانسته بود راه خود را مشخص نماید و علم بردار جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) گردد و برای یکپارچگی جریان تپ و تلاش نمود.

وی پس از فراغت از پوهنتون به شغل مقدس معلمی پرداخت و یک معلم ورزیده نزد تمام شاگردان خود بود و به زودی در میان تمامی شاگردان خود محبوب گشت. وی نه تنها یک شاعر زبردست انقلابی بلکه یک نویسنده چیره دست بود ولی نوشته هایش به دلیل خط فکری مسلط بر آن که در برابر اشغالگران سوسیال امپریالیستی و نوکران "خلق" و پرچم بود، اقبال چاپ نیافت. وی در ماه جدی ۱۳۵۷ دستگیر و جزء شهدای گمنام وطن به شمار میرود که زیر شکنجه دژخیمان "اگسا" جان باخت و پس از دستگیری دیگر کسی هیچ اثری حتی از جنازه اش را نیافت.

نمونه ای از اشعار رفیق حیدر علی لهیب:

این کدامین صخره است

وین کدامین دریا

کاین چنین نام ترا می خواند

وین کدامین نفس سبز نسیم

کاین چنین روح تو در آن جاری است!

در سرایشب زمانی که دگر بادم نیست

شاید آن لحظه ی آغاز، که کرد

یوحنا تصویرش:

« واژه بود

واژگان نزد خدا

واژگان نیز خدایی بودند».

چشمه ی سرد نگه بوم و بنشسته به رخساره ی تندیس قرون

یا چنان روشنی

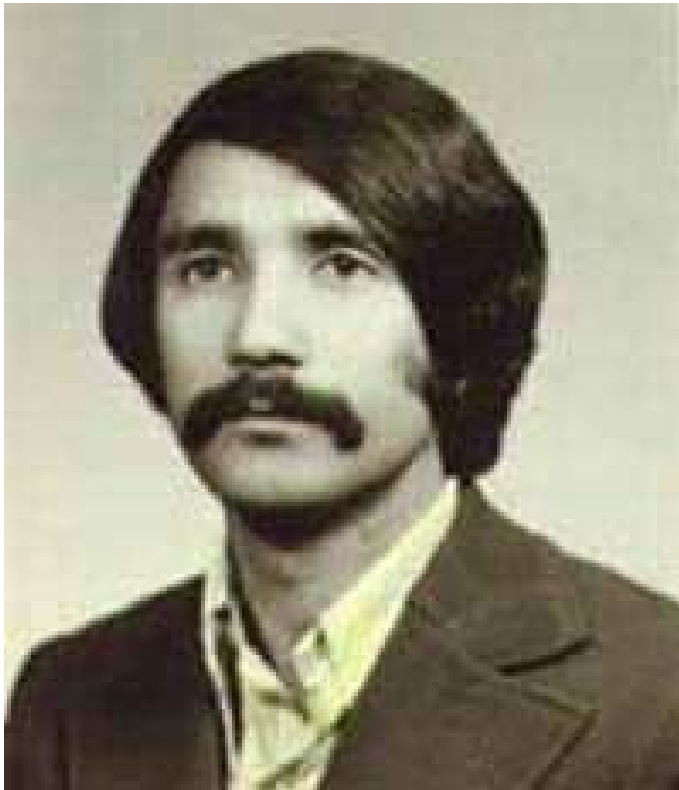
در علف های شب آلود سپهر

که تو از باغ صدای باران

جرقه واری بدرخشیدی و من

چون تمامیت یک حجم شگفتن گشتم

و تمامیت یک پنجره از شعر نزول خورشید



پس آن حادثه، روز.

همچو آن حجت آواره - که پشتاره به گلبانگ خرد بست و همه
وادی آندوه پیمود

از سپیدی فلق در نگه جابلسا

تا غروب شفق جابلقا

و مقرنس ها را

به اجابت می خواند -

همه تسبیح ترا می گفتند.

سفری رفتم در حجمی سبز

تا به هشیاری آب

تا به احساس گیاه

تا به اندیشه ی سنگ

تا به اشراق نسیم

تا صمیمیت خاک

و به گردونه ی خورشید در آن جاده ی روز

راه ها پیمودم

تا بدان جنگل گهنامه ی بلخ

و در آن ساحت همزنگ اثیر

باغبان گل آتش گشتم

گاتها هیمه ی آتشکده ی دهنم بود

یشتها رود سپید مهتاب

که به بنیاد ستبرینه ی موم کشمیر

آب بالنده ی آتش می ریخت

و کبوتر بچگان با نجوا



کاروان‌های دراز
 ره کشف دگری می‌سپزند
 چون صفیر پر جبریل به اقصای زمین موعود.
 و چو وقت سحر از غصه نجاتم دادند
 و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
 کشتی ام را ز نفس‌های یکی شرطه‌ی دور
 به سبک‌باری ساحل راندم
 سبیدی سیب کزان باغ غزل‌ها چیدم
 همگی طعم تو داشت.
 واژه‌ی هیچ نبود
 و تو بر تارک هر اسطوره
 نفس سبز تکلم خواندی
 در همه آبی ایوان فلق
 گل ابریشمی نور ز لب‌های نوازش‌گر تو پر بار است
 و از آن لحن نکیسا که غنوده است به شب‌های صدات
 نسترن‌ها همگی خواب شگفتن بینند.
 سطر برجسته‌ی شهنامه‌ی هستی از توست
 ابدیت با تو
 و نهایت با تو
 تو همانی که زمان، جاری بیرحم خموش
 قله‌ی نام بلند تو نیارد شستن!

روی انبوهی انگشتانش
 خواب فردای دگر می‌جستند
 خواب برگشتن زردشت ز آتشکده‌ی سرخ فلق.
 شیبه‌ی رخس ز اصطبل فراموشی و غوغای بهین تهمتن از چاه
 شغاد
 زابلستانم برد.
 شیر حماسه ز پستان سحر نوشیدم
 که برین نامه‌ی آن واحه به آدین گیرم
 واژه‌ها تا که ز سرچشمه‌ی خود
 سوگوارانه خروشان می‌گشت
 خشم آرش می‌شد
 و غریو رستم
 و غرور سهراب.
 کسوت فتح سیاوش به برم کردم و خورشید به مشتم جا کرد.
 باغ آتش را
 مغرور سمندر گشتم
 و در آن مفصل چون برزخ قرن
 تخمه‌ی سبز نجابت گشتم
 و پی افگندم از نظم یکی کاخ بلند
 که نیابد هرگز
 نه ز باران و ز باد
 هیچ‌گه رنگ گزند.
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 به تو لای تو از عرش تبرا جستم
 نغمه‌ی نای روانم زنیستان مهین میقات
 گشت زندانی دیجور در آن دیر خراب آبادی
 که ترا می‌جستم
 لبیک فریاد مرا
 مطلع شمس ز پژواک پر از جذبه‌ی کوه‌ها نوشید
 من همان ذره‌ی شمس
 قصه پرداز شگرد خورشید
 که نه شب بودم و نه راوی و نه برده‌ی شب
 و در آن روز بزرگ
 تا که میهمانی آیین پذیرایم گشت
 پایه‌ی دار ز بنای نخست و فرجام
 قامتش را افراشت
 و از آن لفظ انا الحق به شهادت پیوست
 باز خاکستر آن جوهر بی‌تاب انا الحق ز روان دجله
 چون شباهنگ نوا سر می‌داد
 شیخ اشراق منم، ققنوس آتش پرداز
 کز شهود خرد سرخ چنان آیت نور





زنده یاد، رفیق عزیز طغیان

رفیق عزیز در سال ۱۳۲۸ خورشیدی، در ولسوالی لعل و سرچنگل ولایت غور متولد شد. او در خانواده فئودال زاده شد، اما ظلم و تعدی که از طرف پدر و پدرکلانش بالای دهقانان وارد میگردید، از وی انقلابی پرشور ضد فئودال به بار آورد.

وی دوران ابتدایی مکتب را در زادگاهش و دوره متوسطه و لیسه را در لیسه غازی کابل به پایان رساند و شامل دانشکده ادبیات پوهنتون کابل گردید. وی که بخاطر فراگیری زبان انگلیسی نزد استاد عبدالله عازم مراجعه کرده بود، در کنار زبان توسط استاد عبدالله به اندیشه های پیشرو انقلابی نیز آشنا گردید.

پس از فراغت از دانشگاه، منحیث معلم در مکتب شاه دوشمشیره ایفاء وظیفه نمود و شاگردان زیادی را در راستای افکار انقلابی تربیت نمود. او سخنوری برازنده و نویسنده ای چیره دست بود که « نوشته هایی همچون « تاریخ هزاره »، « درباره مسئله پشتونستان »، « علیه دستورگرائی »، « علیه لومپنیزم »، « دستور زبان دری »، « اپورتونیزم و انحطاط »، « درباره آئین نامه تشکیلاتی »، « طرحی پیرامون وحدت » و ... نوشته ها از وی به جا مانده است. « شماره چهارم «ندای آزادی» سال اول، دلو ۱۳۵۹)

وی از جمله کادرهای ورزشی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان



(ساما) به شمار می رود و به تاریخ ۲۳ سنبله ۱۳۵۸ در نزدیک پل آرتل کابل، بر اثر درگیری مسلحانه توسط رژیم کودتا تیرباران گردید.

زنده یاد، رفیق داوود سرمد

وی در سال ۱۳۲۹ خورشیدی، در قریه کاریز ولسوالی قره باغ کابل در یک فامیل تهیدست دیده به جهان گشود. وی در طول حیات خویش طعم تلخ مظالم اجتماعی را که توسط طبقات حاکم تحمیل می شد، چشید.

احساس شاعرانه و چیره دستی شعرهای او همواره قلب کودتاجیان هفت ثوری را نشانه میرفت و لرزه بر اندام آنان می انداخت. اشعار وی را میتوان در کنار اشعار انیس آزاد، حیدر لهیب، عبدالاله رستاخیز، سیدال سخندان و ... بر شمرد.

پس از ضربه خوردن جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) ، سرمد فعالیت هایش را در چارچوب « محفل شمالی » تنظیم نمود و در کنار رفیق مجید کلکانی از جمله بانیان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به شمار رفت.

سرانجام این مبارز انقلابی و پر درخشش کشور در سرطان ۱۳۵۸ خورشیدی توسط سازمان مخوف «اگسا» دستگیر و روانه زندان و



پس از آن لادرک گردید تا اینکه در لیست ۵ هزار نفری سازمان مخوف «اگسا» مشخص شد که به تاریخ ۱۲ اسد ۱۳۵۸ در پولیگون پلچرخی تیرباران شده است.



لهیب سرکش

بریز بار دیگر زین شراب در جامم
که لذت دیگری داشت تلخی کامم
دبیر عشق مرا درس زندگی آموخت
مگر هنوز به نزدش چو کودک خامم
به سنگلاخ وفا رهنوردی آسان نیست
مگیر خرده فراوان به لغزش گامم
ز نور تجربه بیناست چشم من صیاد
چه ممکن است کشد دانه ء تو در دامم
ز تیره رنگی شب در دلم هراسی نیست
چراغ چشم تو باشد ستاره ء شامم
زبانہ می کشد از زره زره ء جسمم
لهیب سرکشی عشقی که سوخت آرامم
ز خون خویش خطی می کشم به سوی شفق
چه خوب عاشق این سرخی سر انجامم
تویی که پشت تو میلرزد از تصور مرگ
منم که زندگی دیگریست اعدامم
نوید فتح شبستان دهم به رهروان امید
سرود رزم پیام آوران شود نامم
عقاب زخمی ام و می توانی ام کشتن
مگر محال بود لحظه ای کنی رامم
گل وجود مرا پخته کرد کوره ء عشق
مگر هنوز بدستش چو باده ای خامم
زبس که زود ز کف رفت لحظه ها «سرمد»
بسی دریغ بود از شتاب ایامم



زنده یاد رفیق بشیر بهمن:

از سال تولد وی نتوانستیم معلوماتی به دست آوریم. وی یکی از بنیانگذاران «سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی (ساوو)» و منشی دوم کمیته مرکزی این سازمان بود.

رفیق بهمن یک تن از شعله ای های دلیری بود که متانت و استواری در برابر کودتاچیان خلق و پرچم و همچنان در مقابل بنیادگرایان اخوانی ایستادگی می نمود. گفته میشود که در میدان مبارزه نجیب گاو که بعداً رئیس دستگاه «خاد» شد، چنان لت و کوب کرد که با صورت خون آلود از میدان فرار را بر قرار ترجیح داده است.

رفیق بهمن وقتی محصل دانشکده حقوق و علوم سیاسی بود بدلیل دست داشتن در فعالیت های سیاسی مدت چهار سال زندانی شد و این دوره محبوسیت خود را در قلعه کرنیل (زندان دهمزنگ) سپری نمود و پس از پایان دوره حبس، به ادامه تحصیل پرداخت و دانشکده حقوق و علوم سیاسی را در کابل به پایان رساند.

وی هشت ماه پس از تجاوز عربان ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیست های شوروی به افغانستان در تاریخ ۴ سنبله ۱۳۵۹، با سه تن از همزمان خودش به چنگ «خاد» افتاد. مقاومت جسورانه رفیق بهمن در درون زندان، لرزه بر اندام کودتاچیان انداخت طوریکه استنطاق و بررسی های به اصطلاح تحقیقاتی نتیجه بخش نبود، تا اینکه روانه محکمه فاشیستی کودتاچیان به نام «محکمه اختصاصی انقلابی» گردید و در آنجا محاکمه گردیدند و رفیق بهمن به همراه رفقای همزم خود همچون استاد مسجدی، نجیب، یونس



زنده یاد بشیر بهمن

زریاب، لطیف محمودی و شیرعلم به جوخه های اعدام سپرده شده و در گورهای نامعلوم و پولیگون های بدنام خلق و پرچمی مدفون گردیدند.

بله، بهمن را گرفتند اما خاطرات جاودان، عزم آهنین، ایمان خدشه ناپذیرشان به پیروزی زحمتکششان بر درفش سرخ و رهروانشان حک گردیده است. یادشان گرمی و راه شان پر رهرو باد!

زنده یاد رفیق محمد رسول جرئت

وی در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در قریه کارگرخانه ولسوالی اندخوی فاریاب، در خانواده مترقی و روشنفکر دیده به جهان گشود. وی دوره ابتدای و متوسطه را در مکتب ابومسلم به پایان رساند و در سال ۱۳۴۹ خورشیدی از لیسه عالی باختر ولایت بلخ فارغ گردید و شامل دارالمعلمین قندهار گردید. پس از فراغت از دارالمعلمین قندهار در سال ۱۳۵۱ خورشیدی به صفت معلم در لیسه گزنیوان فاریاب مشغول وظیفه شد. در سال ۱۳۵۵ خورشیدی به دانشکده ادبیات کابل راه یافت و با ختم دوره لیسانس منحیث استاد ادبیات در دارالمعلمین فاریاب تقرر حاصل نمود.

او در طی مدت حیات خویش منحیث استاد و معلمی دلسوز که حامل اندیشه های پیشرو بود شاگردان زیادی را تربیت نمود. وی هیچگاه ازدواج نکرد ولی برای افغانستان آزاد از اسارت و جامعه عاری از فقر و ستم، استثمار و برقرار نظام عادلانه اجتماعی رمید تا اینکه همراه با چند تن از یاران همزم خود همچون داود سرمد، حسین طغیان، عزیز شریف، داود منگل، انجینیر عزیز و سایرین توسط سازمان مخوف «اگسا» دستگیر و تحت شکنجه وحشتناک قرار گرفتند. در لیست تاریخ مرگ این جانباخته انقلابی را ۲۷ سرطان ۱۳۵۸ خورشیدی درج کرده است.





زنده یاد رفیق مجید کلکانی:

(۱۳۱۸ - ۱۳۵۹ خورشیدی)



زنده یاد مجید کلکانی

زندان را با شهامت و سربلندی پشت سر گذاشت و بالاخره بعد از همه این مدت به گفته دولت « چون هیچ دلیلی علیه وی وجود ندارد، باید رها گردد. » بعد از یک اعتصاب غذایی چهار روزه وقتی مجید از « کوته قلفی » بیرون شد، مرحله تازه ای از فعالیت وی آغاز گردید. (همانجا - صفحه ۳۹)

رفیق مجید، در جریان مبارزه آبدیده شد، و همین روحیه سرکشی وی باعث گردید که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را بنیانگذاری نماید و اندکی بعد از تشکیل سازمان موجودیت " جبهه متحد ملی افغانستان " اعلام نمود. رفیق مجید با تمام فراز و نشیب مبارزاتی در نهایت توسط رژیم کودتاچیان هفت ثوری دستگیر گردید. به گفته ثریا بهاء در کتاب « شکست سکوت در مورد مجید کلکانی » نوشته است که رفیق مجید توسط صدیق برادر نجیب گاو، به دام افتاد و در حوت سال ۱۳۵۸ در بلاک ۱۴ مکرویان کهنه دستگیر و در ۱۸ جوزای ۱۳۵۹ در دو راهی پغمان اعدام شد.

منصور دار عشقم و در عشق پایدار

تا پای دار می برد این پایداریم.

" مجید در سال ۱۳۱۸ / ۱۹۳۹ در قریه کلکان کوهدامن در یک خانواده ای متوسط دیده به دنیا گشود. هنوز شش بهار عمرش نگذشته بود که خانواده ای وی دست خوش دگرگونی بزرگی شد. پدر و پدر بزرگش توسط هاشم جلاد به دار سپرده شدند. وی با بقیه افراد فامیل به کندهار تبعید گردید. زندگانی در تبعیدگاه با همه رنج و عذاب آن از مجید شخصیت متکی به خود، آزاده و مخالف استبداد بار آورد. ...

در آخرین سال های تبعیدی (۱۳۳۱ - ۱۳۳۲) بود که قریحه و استعداد مجید به یکبارگی فوران کرد و بعد از بازگشت به کابل، در سه سال موجودیت خود در مکتب نجات، وی نماینده قریحه شاعری، ذوق و استعداد نویسندگی و حافظه خارق العاده بود، ولی از همه مهم تر آشنایی و ارتباط عمیق او با یکی از رهبران دوره هفتم شورا قاضی عبدالظاهر « سامی » بود که علاوه بر روابط خویشاوندی، حیثیت استاد و مربی او را داشت. ...

... در اواخر ماه قوس ۱۳۳۵ و اوایل بهار ۱۳۳۶ دو قطعه شب نامه را در مکاتب و لیسه های شهر کابل پخش کرد. تغییر نام محفل از « جمهوری خواهان » به « بینوایان » نشان میدهد که چگونه عنصر ترقی اجتماعی در میان محفل راه باز میکند.

محفل « بینوایان » در میزان سال ۱۳۳۶ بنابر تجربه محدود و عدم استحکام درونی و فقدان امکانات در وقتی از هم پاشید که مورد پیگرد پولیس قرار گرفت. عده به ایران فرار کردند و یا زندانی شدند و عده دیگری نیز موقتا عقب نشینی کردند و مجید که مورد تعقیب دولت بود به زندگی مخفی پناه آورد. " (برگرفته از کتاب مجید کلکانی و قیوم رهبر- دو برادر یک سرنوشت - گردآورندگان: اجمل دانش کلکانی و جمشید مبارز کلکانی - صفحه ۳۵ الی ۳۸)

رفیق مجید دو مرتبه به زندان می افتد، یکبار به مدت " هشت ماه زندان انفرادی و در مجموع حدود سه سال



زنده یاد، رفیق صادق یاری :

(تاریخ مرگ ۷ قوس ۱۳۵۸)

رفیق صادق علی یاری فرزند عبدالله خان زاده ولسوالی جاغوری ولایت غزنی و از بنیانگذاران «سازمان جوانان مترقی» بود. او برادر بزرگ مشعل‌دار راه آزادی و جنبش پرخروش جریان دموکراتیک نوین افغانستان، رفیق اکرم یاری بود. صادق یاری از رزمندگان پیشتاز جریان دموکراتیک نوین «شعله جاوید» بود که در مبارزات سیاسی و برای رشد و اعتلای ایده‌های مترقی و چپ قاطعانه رزمید و نهایتاً درین راه جان باخت.

رفیق صادق یاری به حیث استاد در فاکولته طب کابل ایفای وظیفه می‌نمود و یکی از رهبران و سازمان‌دهندگان اتحادیه ملی و دموکراتیک استادان پوهنتون کابل نیز بود که در اعتصابات و گردهمایی‌های آن اتحادیه نقش فعال و مرکزی داشت. او با بیانات انقلابی، پرشور و افشاگرانه سیاست‌های فریبکارانه‌ی رژیم سلطنتی و دموکراسی قلابی و فرمایشی آن را افشاء نموده پرده از چهره ضد مردمی باند مزدور خلق - پرچم برمیداشت. رفیق صادق یاری با پیروی از مشی انقلابی «سازمان جوانان مترقی»، مبارزه با فیودالیزم، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم را از اهداف اساسی انقلاب دموکراتیک نوین می‌دانست. وی لحظه‌ای در بی‌نقاب ساختن باند مرتجع و جنایت‌کار «اخوان» و باند رویزیونیست، وطن فروش و خاین خلق - پرچم و باداران بین‌المللی شان دریغ نمی‌ورزید. رفیق بعد از انحلال «سازمان جوانان مترقی» با جمع کثیری از انقلابیون پیگیر و قاطع شعله‌ای دست به ایجاد «سازمان رهایی‌بخش خلق‌های افغانستان» (سرخا) زد. با دریغ که سازمان متذکره مورد ضربه رژیم وطن‌فروش خلق - پرچم قرار گرفت و رفیق صادق یاری با جمعی از یارانش به تاریخ ۲۱ عقرب ۱۳۵۸ دستگیر و زیر شکنجه‌های حیوانی قرار گرفت. بر اساس «لیست مرگ» پنج‌هزار قربانی دهشت نوکران روس، رفیق صادق یاری همراه با رفیق اکرم یاری و بیش از ۳۵۰ تن دیگر به تاریخ ۷ قوس ۱۳۵۸ طعمه پولیگون پلچرخ‌ی گردیده‌اند.



زنده یاد صادق یاری

یادآوری از دلاوران و رزمندگان انقلابی جریان شعله جاوید بخاطر آن است که سرگذشت مبارزاتی، روحیه بلند و فداکاری کمونیستی این رفقا را گرامی بداریم و از شهامت و دلاوری این قهرمانان آموخته تجدید پیمان کنیم که تا برپایی جامعه بدون طبقه و ستم، از پیکار و جانفشانی دست برنداریم.

بگذار در راهی که با خون رفیق یاری و هم‌زمانش ترسیم شد، بی‌تزلزل به پیش رویم!

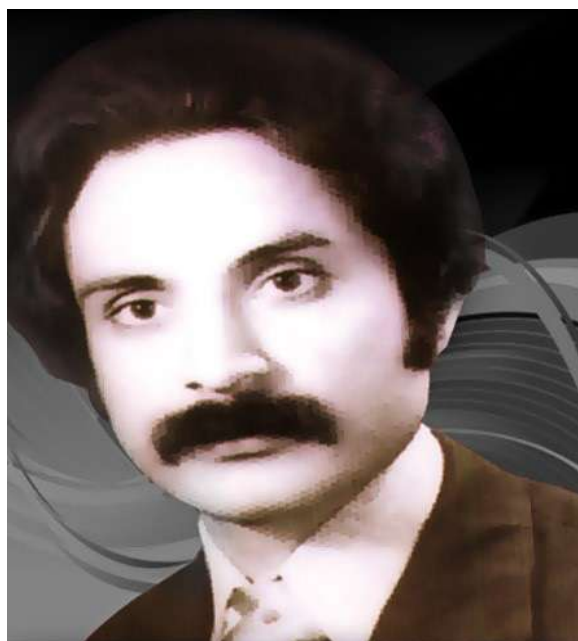
زنده یاد، رفیق عبدالاله رستاخیز:

رفیق عبدالاله رستاخیز، در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در محله قطبی چاق ولایت هرات که فعلاً جزء ناحیه دوم شهری است در خانواده عبدالرحیم جگرن متولد گردید.

وی دوران متعلمی اش را در لیسه جامی هرات سپری نمود و در دوران فاکولته از چهره‌های نامدار هرات بود که با قاطعیت از جریان دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید) به دفاع برخاست و با روحیه بلند و انقلابی به بهترین سخنران دوران خود مبدل گردید.

شاعری زبردست و سخنوری چیره دست به هرات لقب خورد که به جنگ ظلم و ستم به پا خاسته بود و تا آخرین رمق زندگی همچون کوهی استوار، با مناتت ایستادگی نمود.

یکی از شعارهای معروف رفیق عبدالاله رستاخیز چنین است:





قامتی هستند که در همان دوران بدون محاکمه، طعمه کشتارگاه پولیگون دسته جمعی پل چرخی کابل شدند.

آخرین شعری که از این شاعر بلند قامت انقلابی شعله ای برجای ماند، روحیه مملو از شجاعت و آگاهی انقلابی را به نسل بعد به ارمغان گذاشته است که در شعرش چنین زمزمه کرده است:

از اینجا از دل تاریک این زندان درد انگیز
شکستم این سکوت تلخ
تا بار دگر خوانم
که مرگ ما پر قو نیست
کوه است و گران سنگ است!

یادش همواره در دل‌های ما گرامی و راهش پر رهرو باد!

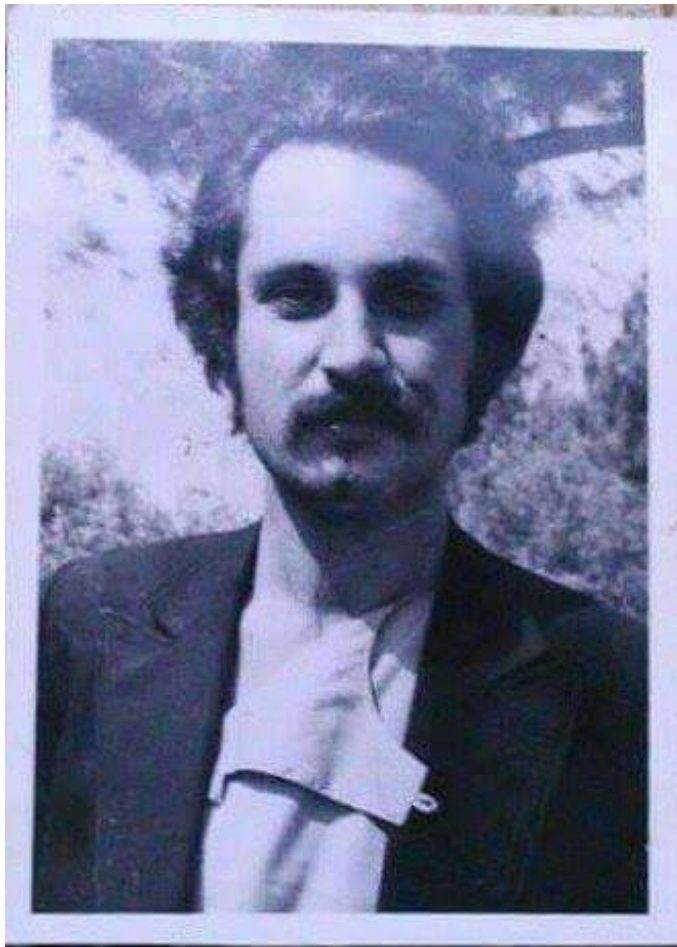
« یک روشنفکر باید متعهد به جامعه و مردمش باشد و به گوشه امن پناه نبرد، مقاوم باشد و به جنگ تیره گی و سیاهی به پا خیزد»

یک تن از رفقای هم‌رزم این مبارزه همیشه در سنگر می‌گوید که رفیق عبدالاله رستاخیز « محفل هرات» را بخاطر سازماندهی مبارزات عدالت خواهانه مردم هرات تاسیس کرد و با اشعار انقلابی و ناب خود همواره پیام مردم هرات را به گوش جهانیان می‌رساند و با متانت و استواری در راهپیمائی‌ها اشتراک می‌نمود و با سخنان تند ندای « مرگ بر ظلم و استبداد!» در کوچه‌های شهر هرات سر می‌داد.

اما دریغ و درد که دست جانیان و بنیان کودتای هفت ثور این سرکردگان سوسیال امپریالیزم این رفیق گران ارج را از مردمش گرفت. رستاخیز و لشکری از هم‌زمانش از اولین قربانیان بلند

شعری از زنده یاد، رفیق عبدالاله رستاخیز

18 میزان 1348



در شبستانی چنین سرد و خموش
میروم تا شورشی بر پا کنم
تا سکوت تلخ ساحل بشکنم
سینه را جولانگه دریا کنم
مست و از خود رفته در میدان رزم
پُرمل آزادی مینا کنم
چون پرستوهای نا آرام صبح
راز شب را فاش با غوغا کنم
عقدی اوهام این شام سیاه
با پیام صبح روشن، وا کنم
راز صدها رمز مرگ و زندگی
نقش بر گه نامی فردا کنم
دل به توفان بندم و غلطم به موج
در کنار شعله مستی‌ها کنم
عشق می خواند مرا در بزم خلق
ناخلف باشم اگر حاشا کنم



زنده یاد، سیدال سخندان :

سیدال سخندان یک تن ازین مبارزین انقلابی، شاعری نترس، مردی جسور از تبار زحمتکشان بود که در متن و بطن بزرگترین جریان سیاسی عظیم کشور (شعله جاوید) رشد نموده و به شعله‌یی سرسخت در میان محصلان مشهور شده بود.

سیدال سخندان، کسی که از دوران طفولیت طعم تلخ تهیدستی، فقر، بیچارگی را چشیده بود. کسی بود که درد ملت را با گوشت و پوست خود احساس می‌نمود. شخصیتی بود که به محض پا گذاشتن به دوران جوانی، برای از بین بردن استثمار فرد از فرد، رهایی ستمدیدگان از تهیدستی و فقر و حرکت به سوی فردائی روشن، سایرین را به مسیر انقلاب رهنمون می‌گردید.

سیدال سخندان با آموزش تئوری های انقلابی در میان محافل روشنفکری افغانستان زبان زد عام و خاص شده بود.

سخنرانی های آتشین او هر گونه شخصیتی را به وجد می آورد و شور و هلهله را در میان شنوندگان ایجاد می کرد؛ در مقابل لرزه بر اندام ستم‌گران و مرتجعین به بار می آورد.

مبارزات انقلابی زنده یاد سیدال سخندان او را به انقلابی نترس مبدل نمود. نفرت و انزجار او از نظام فئودالی و نظام سرمایه داری باعث گشت توده های ستمدیده را به قیام دعوت نماید.

دعوت همگانی زنده یاد سیدال سخندان بسیج فشرده ای را در سطح دانشگاه بوجود آورد و لحظه به لحظه فوج عظیمی از دانش پژوهان و محصلان به صف او پیوستند و اینجا بود که او شهره شهر گشت.

اما دردا و حسرتا که سیدال سخندان را مجال ندادند و در تاریخ ۲۹ جوزای سال ۱۳۵۱ خورشیدی، چشمانش را در صحن پوهنتون کابل توسط گلبدین حکمتیار (جلاد خون آشام اخوان المسلمین)



برای ابد بستند. گلبدین حکمتیار سینه سیدال سخندان را هدف قرار داد. خون سرخ او محصلان را در سوگ و ماتم نشاند و شعله برافروخته را در پیکار عظیم علیه امپریالیسم و ارتجاع مصمم تر ساخت.

بدین گونه بود که کاروان جانباختگان جنبش انقلابی افغانستان با اهدای اولین فرزند خویش درین راه، مشعلی را برافروخت که تا ابد شعله ور خواهد ماند.

یادش گرمی و راهش پر رهرو باد!



زنده یاد، رفیق کاظم دادگر:

وی دوره مکتب را در سال ۱۳۳۶ خورشیدی در لیسه غازی کابل به پایان رساند. در سال ۱۳۴۰ شامل فاکولته طب معالجوی کابل گردید و در سال ۱۳۴۷ از طب فارغ گردیده و هم‌زمان منحیت استاد علوم طبی در پوهنتون کابل و طب عدلی کابل ایفاء وظیفه می نمود. در سال ۱۳۵۳ جهت اخذ تخصص در بخش قلب به پوهنتون «علیگر» هند رفت و در سال ۱۳۵۷ به کشور بازگشت.

رفیق دادگر، شعار سرخ و متخصص بودن را در عمل پیاده نمود و طبابت را در خدمت سیاست قرار داد و همگام با رفیق بشیر بهمن در مبارزات سیاسی اشتراک ورزید. اما دریغ و درد که با روی کار آمدن رژیم سفاک و خون آشام کودتاچیان مزدور هفت ثوری، رفیق دادگر با دو هم‌رزمش داکتر سیدظاهر رزبان و داکتر هاشم مهربان دستگیر و روانه زندان شدند. با روی کار آمدن ببرک کارمل دستور قتل رفیق دادگر و همراهانش صادر گردید و پس از تجاوز سوسیال امپریالیست‌های شوروی به کشور به تاریخ ۶ جدی ۱۳۵۸ توسط جلادان سازمان مخوف «آگسا» و به دستور ببرک کارمل رفیق دادگر به همراه دو تن از یارانش اعدام گردیدند.

یاد و خاطره شان جاودان و راه شان پر رهرو باد!



شعر زنده یاد سیدال سخندان، شعله ای پرشور و میهن پرست که در شماره هفتم شعله جاوید - دور اول نشر اتی - مورخ پنجشنبه ۲۶ ثور ۱۳۴۷ هـ. نشر شده بود.

تایپ از روی متن اسکن شده شماره هفتم شعله جاوید - دور اول

دبزرگ دبیچی غر

س.س (سیدال سخندان)

ستره ملاکه نور ستا ژغ په غاړه وړلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

چه په خپیره دی و علم ما به خړ خړ کنل

کله به ناست وم نو لجن کله پلار ته ژړل

اوس زلمی شوی یمه ستا ظلم زغملی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

ته کرار ناست ئی زه شپه ورځ یمه په کارکی لگیا

په گیده وړی تن می لوح دي ژوند کوم په بیدیا

مری دی نیسمه خپل مزدور پرینبو دلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

ستا باداری زما مزدوری به وی تر کوه وخته

ته روغ رمپت زما رنځوری به وی ترکومه وخته

پلارمی ستا وکره غلامی زه یی منلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

زما په غوښو دی آبادی کړی مانی منازی

سری دی کړی زما غریب به وینو بلدنگ کناری

آخر په زما شی خپل حقه حق درینبلی نشم

ستا دپنبو می ږدی په دیوالو کی دمرمر په نامه

بس دی په خپل بدن مانی آباد ولی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوندی کولی نشم



تل خوبسوی غتان له خانه زما په زړه اوڅگر

مست دی کړل واړه لمپنان زما دلاس په ثمر

ډیر دی حلال کړل گوره زه حالیدلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

دجوار خبر به دی کونکو لاندی ویر څوم

له شدادی شان او شوکت نه به تاو غور څوم

ستاچم وچل راته معلوم شو غولدی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

خاشه می مه گنه ډیر ټینگیرت ایمان لرمه

وینی به تلی کړم له تانه ډیر غټ توان لرمه

ډیر دی ایثار کوم پس له دی ایثار بدلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

ستا غټه کیده به کړم خبری لرم لاس کی غټ لور

حق دی رانه کر په خوبسوی اوس به ئیاخلم په زور

نور دکتړی په شیشگانوو پریدلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوندی کولی نشم

دتاپه وینو څوونه وینځمه لاس او بښی

ورکی به نشی له وطنه دظلمونو ریښی

اوس خو ځیدلی یمه شانہ تمبیدلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

د حق ناری په هر لور اور مه غورونه لرم

زه په هم غږ کرمه په زړه کی ډیر در دونه لرم

زه «سخندان» دبزگر زوی نور صبریدلی نشم

ستا دپنبو لاندی خپلی ژوند کولی نشم

جبهه متحد ملی

پایه سیاسی دولت دموکراسی ملی

امپریالیستی و به پایان رسانیدن پیروز ماندن جنبش دموکراتیک و آزادی بخش سپیم دارند و هر یک از طبقات دموکراتیک یاد شده می‌تواند جبهه متحد ملی را رهبری کند. اینجا است که مداخله مستعمار نوین و سر سپردگان آنها در زرف ترین زرفای ساز شکستی و آیین فرو شی سر تکون می‌شوند و جبهه متحد ملی را از محتوی انقلابی آن تهی می‌سازند.

رهنمود های پیشا هنگام جنبش کارگری بما می‌آموزد که زرف بودن و راستین بودن هر جنبش را تنها در راستین بودن آنها می‌سنجیم.

در دوران ما که جهان آ بستر دگر گونی های ژرف است و جهان بینی پیشرو جاذبه نیرو مندی در میان طبقات و قشر های مترقی سرا سر جهان پیدا کرده و به نیروی مادی شکر فی تبدیل شده ، نبرد دلیرانه رنجبران کشور های اروپای باختری و هم آهنگ با آن جنبش های رهایی بخش ودمو کرا تیک خلقهای ستمکش خاور زمین، افریقا و امریکای لاتین- این سه گر هگا ه تضاد های حاد، سه شتاب چون آذر خشی و نیروی چون بزم در او جنگجو ی است. این جنبش های دورن ساز در روز به اوج نوینی میرسد و با هر فراز مندی این سیلاب خروشان بتی از بتان تاریخ سمر تکون میشود و «غول پای گلین» امپریالیزم در لجنزار نیستی فروتر می رود. مداخله مستعمار نوین و گرو ندگان راه آنان که پر چم های سیاه خویش را در برابر امپریالیزم خنم کرده و نیرو های خود را برای پیروز کردن استراتژی تا راجکرانه امپریالیست ها و ساختن پایه تیوریک برای سیاست ددمنشانه آنان گماشته اند و ابستگی درونی تضاد میان اردوگاه سوسیالیزم و امپریالیزم و تضاد میان جنبش های رهایی بخش ملی و سیستم استعمار امپریالیستی را نا دیده انگاشته و باین ساز شکاری آشکار می‌خواهند سر شتاب انقلابی این جنبش ها را پنهان سازند و آنها به کوره راه جنبش بورژوا دموکراتیک لیبرالی گرایش دهند تا از یکسو راه آشتی باجها نخواران امپریالیست بر ای شان باز باشد و از سوی دیگر از پشتیبانی طبقات فرما نروای کشور خویش بهره ور گردند.

حال آنکه جنبش های آزادیخواهی ودمو کرا تیک خلقهای خاور زمین امریکای لاتین و افریقا محور و کانون پیکار های طبقاتی جهان کنونی و یک شکل و نمود تضاد بین دو سیستم جهانی و بخشی از رستاخیز رنجبران سرا سر جهان است.

راه رشد غیر سرما به داری که اکنون در مقیاس جهانی به ور شکستگی و رسوائی رو برورنده یکی از راه های است که آیین شکنان دوران ما خلقها را بر ای گام نهادن در آن فرامی‌خواهند تا آنان را از گرایش به شیوه ها و راه های آزمون شده رهایی باز دارند. در این مقاله بحث بر سر جبهه متحد ملی است که بنا بر پندار مداخله فعیین استعمار نوین و دنباله روان آن تا پایه سیاسی دولت دموکراسی ملی شکل سیاسی راه رشد غیر سرمایه داری را می‌سازد.

به اساس این پندار جبهه متحد ملی متشکل است از نیرو های مترقی، دموکراتیک و میهن پرست کارگران، دهقانان، پیشه واران خورده بورژوازی و بورژوازی ملی که در راه استقلال و عدم وابستگی دموکراسی، گشایش مواضع سرمایه

از مقدار سود اضافی که از استثمار خلقهای تشوور های خویش بدست می‌آورد چندین بار بیشتر است. بنا بر آن تنها آن طبقه می‌تواند جنبش های رهایی بخش ودمو کرا تیک را با پیروزی به فرجام برساند و با پایان نار پیلار جو و سرسختی بماند نه سرسخت طبقه تراتی از ریشه ضد استثمار واز تجاع و ضد امپریالیزم باشد نه آن طبقه که خصالت هوکانه و دو جانبه ستمکنشی و ستمگری دارند و در راه به انجام رسانیدن رستاخیز نا پیکرند.

چون رنجبران نمی‌توانند بدون همروم و هم پیوند جنبش رهایی بخش ملی را به پیروزی برسانند، مساله هم پیوند و همروم در ذکر گونی های جنبشی واز نوسازی بنای جامعه نقش از زشمنی دارد. رنجبران برای آنکه رهبری جنبش رهایی بخش ملی را در دست داشته باشند باید با نیمه رنجبران و دهقانان و طبقه متوسط و در شرایط خاصی قشر فو قانی آن متفق گردند و جبهه متحد پهناوری را برای نبرد با امپریالیزم و فویدلیزم بی ریزی کنند و با ایجاد محملهای لازم برای بنای جامعه آینده بپردازند. جبهه متحد ملی تنها آنگاه می‌تواند سازمان یابد که همبستگی رنجبران با نیمه رنجبران تأمین شده باشد و این همبستگی در صورتی تأمین میشود که رنجبران هر دو نی را بدست داشته باشند. نا دیده گرفتن این مساله به معنی نفی و انکار جبهه متحد ملی است. در پسا از کشور های جهان و در پسا از چرخشکاه های تاریخ نیرو های پیشرو به پیروزی چنین جبهه متحدی پرداخته‌اند.

اکنون بیائیم بر سر اینکه آیا مساله سازماندهی جبهه متحد ملی در او ضاع و شرایط کنونی افغانستان در دستور روز قرار دارد و یا نه؟ واقعیات عینی کشور ما بیا نگر آنست که در شرایط فرمانروایی تاجر بروکرات و ملاک بروکرات که همواره جنبشهای خلق را باز بان گلوله آتشین پاسخ گفته اند و از سوی دیگر دسته پیشاهنگ و سازمانگر رنجبران که با بد جبهه متحد ملی را رهبری کند و در زمینه های سیاسی ایدئولوژی و سازمانی آزادی و همروم و نسیمیت و پیشرو خود را نگاه دارد تشکیل نیافته چگونگی توان هم پیوستگی طبقات و قشرهای مترقی جامعه را تأمین کرد؟

آیا در چنین شرایطی که مردم از داشتن آزادی ها دیمو کرا تیک بی بهره اند رسیدن به این آرمان امکان پذیر است؟

سر انجام خلقهای ستمکش کشور ما در یک جبهه متحد گرد خواهند آمد اما نه بدانگونه که

دبزرگ دبیچی غبن

ستره ملاکه نور ستا زخ به غاوه وولی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
چه به خبییره دی و هلم مابه خپرخ کتل
کله به ناست ووم نو لجن کله پیلار ته ژول
اوس زلمی شوی یمه ستا ظلم زغملی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
ته کرار ناست ئی زه شیه ورخ یمه به کارکی لگیا
به گیده وپی تن می لوخ دی ژوند کوم به بیدیا
مری دی نیسمه خپل مزددر پربیندولی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
ستا با داری زما مز دوری به وی تر کومه وخته
ته روخ زمین زما نخوری به وی تر کومه وخته
پلار می ستا وکړه غلامی زه بی منلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
زما به غوښو دی آبادی کړی مانی مناری
سری دی کړی زما غریب به وینو بلدی کفاری
آخر به زما شی خپل حقه حق دوبریبلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
زما هډوکي پدی تعمیر کی دگاډر په نامه
سترگی می پدی به دیوالو کی دمرم په نامه
بس دی په خپل بدن مانی آبادولی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
تل خوښوی غنجان له خانه زما په زړه او څگر
مست دی کړل واره لعینان زما دلاس به لمر
ډیر دی حلال کړل گوره زما حلال لیدلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
دجوار خیر به دی کوتکو لاندی وپرڅوم
له شدادی شان او شوکت نه به تاو غور څوم
ستا چم وچل راته معلوم شو غولیدلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
خاشه می مه گنه ډیر ټینگ غیر ایمان لر مه
وینی به تلی کړم له تانه ډیر غت توان لر مه
ډیر دی ایثار کوم پس له دی ایثاریدلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
ستا غته گیده به کړم خیری لرم لاس کی غت لور
حق دی رانه کړی به خوښی اوس به ئی اخلم په زور
نور دکتری به شیشکانو ویریدلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
دتا په وینو څوونه وینخه لاس او پښی
ورکی به نشی له وطنه دظلمونو ریښی
اوس خو خیدلی یمه شاته تمبیدلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم
دحق ناری په هر لور اورمه غوږونه لرم
زه به هم غوږ کړم په زړه کی ډیر دردونه لرم
زه «سختندان» دبزرگ زوی نور سپریدلی نشم
ستا دینبولاندی خپلی ژوند کولی نشم



زنده یاد، رفیق دین محمد محمودی



وی در سال ۱۳۲۵ خورشیدی، در کوچه علی رضاخان کابل متولد شد. برادر داکتر هادی محمودی و ساربان میباشد. وی دوره لیسه را در لیسه حبیبیه به اتمام رسانید و به تعقیب کارمند وزارت معادن و صنایع گردید. از طریق بورسیه تحصیلی که در وزارت معادن و صنایع برایش داده شد برای دو سال عازم «شوروی» گردید، پس از برگشت دوباره به وطن، و اعتلای جنبش چپ در افغانستان وی به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) پیوست که بعدها در صف کادرهای رزمنده ساما (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان) قرار گرفت.

کودتاجیان هفت ثوری، موجودیت رفیق دین محمد محمودی را خطر جدی برای خود قلمداد میکردند، ازین خاطر در اوایل بهار ۱۳۵۸ دستگیر نمودند. انتشار لیست ۴ و نیم هزار نفری قربانیان جنایات ددمنشانه کودتاجیان هفت ثوری، نشان میدهد که رفیق جانباخته به تاریخ ۱۳ اسد ۱۳۵۸ به جرم «مأوئیست» بودن اعدام شده است.

زنده یاد، رفیق عبدالحفیظ آهنگرپور

وی در سال ۱۳۳۱ خورشیدی در منطقه قلعه باباعلی ولسوالی آبشار پنجشیر دیده به جهان گشود و طعم تلخ زندگی زحمتکشان را در کوره آهنگری پدرش تجربه نمود. وی در دوره لیسه به جریانات انقلابی آشنا شد و علیه استبداد شاهی به پا خاست. زمانی که صنف یازدهم مکتب بود، مکتب را ترک نموده و با نام مستعار «عبدالله» به کار سازمانی روی آورد.

رفیق حفیظ از جمله شاگردان طاهر بدخشی بود ولی بعدها، مسئولیت وی به رفیق مجید کلکانی سپرده شد که بعداً رفیق حفیظ از جمله بنیانگذاران «محل انتظار» به شمار رفت.

رفیق حفیظ در سال ۱۳۵۴ همراه با مولانا بحرالدین باعث، دست به قیام مسلحانه زد که پس از حدود تقریباً دو ماه در سرطان ۱۳۵۴ دستگیر و روانه زندان گردید ولی در زندان از «محل انتظار» برید.

رفیق حفیظ که از تجارب مبارزات چریکی سایر کشورها اطلاعاتی فراوانی اندوخته بود، همراه با مولانا بحرالدین باعث و دیگران در سال ۱۳۵۴ خورشید در درواز بدخشان علیه رژیم مستبد داوود دست به قیام مسلحانه زده چهل روز تمام در برابر دستگاه تا دندان مسلح دولتی مقاومت نمود، تا اینکه با جمعی از یارانش در سرطان ۱۳۵۴ دستگیر و زندانی شد، پس از کودتای ننگین هفت ثور، رفیق حفیظ همچنان در زندان باقی ماند و دستگاه مخوف «اگسا» و کودتاجیان هفت ثوری او را شکنجه نمودند تا به اسرار سازمانی اش دست یابند. رفیق مجید کلکانی با یارانش برای رهایی حفیظ دست بکار شدند ولی پلان شان نقش بر آب شد و رژیم سفاک و خون آشام خلقی ها به تاریخ ۱۳ جوزای ۱۳۵۸،



حکم اعدام رفیق حفیظ و یارانش را صادر و آنان را به رگبار گلوله بستند.

یاد و خاطرات شان جاودان و راه شان پر رهرو باد!



زنده یاد، رفیق آزاد (سعید اخوت فوده)

رفیق انترناسیونالیست ایرانی

(۱۳۲۸ - ۱۳۵۸ خورشیدی)

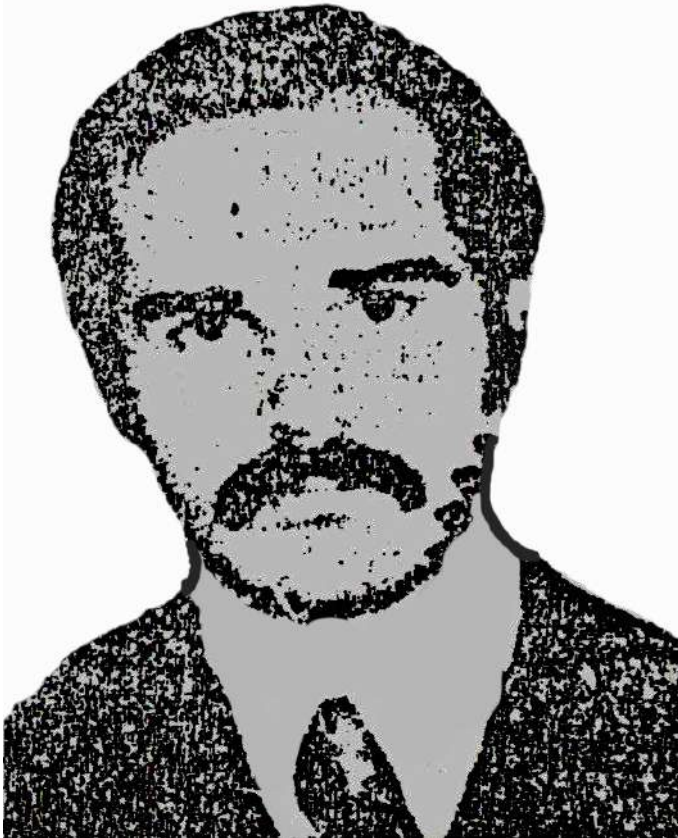
رفیق سعید اخوت با نام مستعار رفیق آزاد فرزند حسن در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در روستای پوده (فوده) یکی از روستاهای توابع بخش مرکزی شهرستان دهقان در ولایت/ استان اصفهان ایران، در یک خانواده کارگری چشم به جهان گشود. چون پدرش در یک کارخانه بافندگی مشغول وظیفه بود، بعدها به منطقه چهارباغ شهر اصفهان - خیابان بن بست ایرج نقل مکان نمودند.

پدر او که در مبارزات کارگری اصفهان بعنوان نماینده کارگران بافنده از سابقه مبارزاتی کارگری برخوردار بود، پس از کودتای ۲۸ اسد/مرداد ۱۳۳۲ که باعث فروپاشی دولت داکتر مصدق و روی کار آمدن رضاشاه پهلوی در ایران گردید، تحت تعقیب ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ۱۳۳۵ خورشیدی) قرار گرفته بود، تاثیر مهمی در تربیت رفیق سعید بعنوان مبارز فعال انقلابی علیه نظام حاکم بر ایران داشت.

رفیق سعید اخوت سال سوم علوم اجتماعی دانشگاه تهران بود که گروه کمونیستی را بنیان گذاری نمود و نام گروه را از دهستان رازلیق استان آذربایجان شرقی ایران گرفت و با نام گروه کمونیستی رازلیق علیه حاکمیت رضاشاه پهلوی اعلام قیام مسلحانه را نمود و معتقد به جنگ پارتیزانی شهری بود. ضربات پیهم پولیس ساواک به آنان امان نداده و به دلایل مختلف اکثریت آنان توسط ساواک دستگیر و معدودی نیز چون رفیق سعید اخوت متواری شدند.

رفیق سعید در رعایت مسائل امنیتی بسیار حساس و هوشیار بود، همین موضوع باعث شد که او از افشاء شدن گروه خودش با خبر شده و به زندگی مخفی روی آورد و از ماه عقرب/ آبان تا ثور/ اردیبهشت ۱۳۵۳ کوشید تا به کارهای گروه سر و سامانی دوباره بدهد، ولی از آنجایی که مشی گروه مبارزات چریکی بود، سعی کردند تا خود را به صورت هسته های چریکی متشکل سازند و در ضمن در پی تماس با گروه های متشکل تر چریکی بودند. ضرباتی که در طی این مدت به گروه وارد شد، باعث متلاشی شدن کامل آن گردید. رفیق سعید اخوت با یک تن از رفقای دیگرش در ماه ثور / اردیبهشت ۱۳۵۳ تصمیم به خروج از ایران گرفتند تا بتوانند در خارج با تشکیلات چریکی موجود در تماس شوند. بدین منظور رفیق سعید اخوت با تحمل مصائب فراوان عازم افغانستان شد و در افغانستان با تعدادی از رفقای شامل در سازمان جوانان مترقی تامین ارتباط نمودند. این تامین ارتباط با بخشی از گروه مدافعون سازمان جوانان مترقی (شعله جاوید) که پس از انحلال سازمان در سال ۱۳۵۱ خورشیدی سربلند کرده بود، به وجود آمد.

دبری نپایید که از طریق رفقای ایرانی مقیم آلمان با وی تماس گرفته شد و رفیق آزاد عازم آلمان گردید؛ اما از مبارزه دست نکشید. در آنجا با تعدادی از رفقای ایرانی و افغانستانی آشنا شده و به ادامه فعالیت های سیاسی خویش علیه امپریالیزم و ارتجاع ادامه داد. در جریان مبارزات سیاسی بود که جمع رفقای شان



در آلمان تصمیم گرفتند تا رفیق آزاد برای یک دوره کوتاه مدت به فلسطین برود. وی طبق این فیصله عازم فلسطین شد و در کنار مبارزان فلسطینی به جبهه آزادیبخش فلسطین پیوست و مدتی با آنان همکاری نمود، همکاری او با مبارزان فلسطینی او را آبدیده تر نمود و موارد متعددی از نحوه شرکت در جنگ مسلحانه را آموخت و پس از مدت کوتاهی در فلسطین، دوباره عازم آلمان گردید و در کنار رفقای ایرانی - افغانستانی مقیم آلمان به فعالیت های سیاسی و سازمانی خویش پرداخت.

در آلمان در جریان مبارزات سیاسی، با دختر دانشجوی افغانستانی مقیم آلمان به نام فهیمه آشنا و سپس با وی ازدواج نمود، وی پس از ازدواج با فهیمه تصمیم گرفت که دوباره به افغانستان عودت نماید، به همین خاطر پس از کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ رفیق آزاد، همراه تعدادی از رفقای افغانستانی مقیم آلمان و همسرش فهیمه به افغانستان باز گشتند.

رفیق آزاد (سعید اخوت) پس از اینکه به کابل رسید در ارتباط مستقیم با رفقای سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان (سرخا) که تقریباً سه سال بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی یعنی در سال ۱۳۵۴ بنیانگذاری شده بود، قرار گرفت و عضویت سازمان را پذیرفت و در رابطه مستقیم با داکتر صادق یاری قرار داده شد.

"سرخا" اولین سازمان بازمانده از جریان شعله جاوید بود که فرمول بندی "اسلام مبارز" را مطرح نمود، ولی فرصت نیافت که آن را بیشتر پیروانند. پروراندن بیشتر این فرمول بندی بعدها بر عهده "سازمان رهایی" و "ساما" افتاد.

دلیل پذیرش عضویت رفیق آزاد (سعید اخوت) بیشتر به دیدگاه



علیه رژیم کودتا دست زد و به همین خاطر از همه اول تر مورد آماج حملات سرکوبگرانه رژیم کودتا قرار گرفت.

"سرخا" به علت تشکیلات سست و غیر منطبقش با اوضاع جاری استبدادی و جنگی، که از انحراف ایدئولوژیک - سیاسی حاکم بر آن سازمان مایه می گرفت، و همچنان به علت نفوذ جواسیس رژیم در آن که ناشی از طرح اتحاد جبهوی چپ و شمولیت صفوف حزب بر سر اقتدار در آن اتحاد بود، صرفاً با دریافت چند ضربه از طرف دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی، در سال ۱۳۵۸ منحل گردیده و از صحنه سیاسی جامعه خارج شد.

از بازگشت رفیق آزاد (سعید اخوت) تا زمان ضربه خوردن سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان (سرخا) تقریباً یکسال بیشتر نمی گذشت که تعداد زیادی از رهبران و کادرهای "سرخا" توسط رژیم کودتا دستگیر و توسط دژخیمان رژیم جان باختند. یک تعداد از بقایای "سرخا" در سطح محدودی در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بصورت پوششی شرکت نمودند، تعداد دیگرشان بعد از انحلال آن سازمان کلاً از لحاظ سیاسی منفعل شده و تعداد دیگری هم به سازمان های چپی دیگری پیوستند.

بدین گونه بود که توسط کودتاچیان هفت ثوری، بساط سرخا چیده شد و رهبران و کادرهای آن به شمول رفیق صادق یاری به اساس لیست ارائه شده ۴ و نیم هزار نفره کشتار بیرحمانه کودتاچیان هفت ثوری، شمع زندگی رفیق صادق یاری به همراه جمع کثیری از همراهانش به تاریخ ۷ قوس/آذر ۱۳۵۸ خورشیدی خاموش گردید.

گفته میشود که رفیق آزاد (سعید اخوت) رفیق انترناسیونالیست ایرانی که درین جمع قرار گرفته بود، از جمله جانباختگان جنبش انقلابی به شمار می رود که چندین ماه پس از کشته شدن رفیق صادق یاری در درون زندان فاشیستی رژیم کودتا، سر به نیست گردید و پس از سال ۱۳۵۹ خورشیدی دیگر کسی اثری از وی ندیده است.

این چنین بود که پولیگون های زندان پل چرخ تبدیل به گورستان دسته جمعی و مملو از جانباختگان گمنام به شمول رفیق انترناسیونالیست سعید اخوت (رفیق آزاد)، گردید و شمع زندگی شان برای ابد خاموش شد.

اینک وظیفه انقلابیون ایرانی - افغانستانی است که دست در دست هم داده، دوشادوش هم برای برقراری حاکمیت های انقلابی در ایران و افغانستان تلاش ورزند و ادامه دهنده راه جانباختگان جنبش انقلابی هر دو کشور باشند.

جاودان باد، خاطرات جانباختگان به خون خفته انقلابی !

ایدئولوژیک - سیاسی وی ربط می گرفت. او که حامل خط ایدئولوژیک - سیاسی مبارزان جبهه آزادی بخش فلسطین بود، دیدگاه "سرخا" را با خط ایدئولوژیک - سیاسی اش یکی یافت و به همین خاطر وی عضویت سازمانی را مطالبه و سپس عضو سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان (سرخا) گردید و فعالانه به مبارزه علیه رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی پرداخت.

هنگامی که رفیق آزاد عضویت سرخا را پذیرفت، تقریباً سه سال از فعالیت سیاسی این سازمان می گذشت. اینکه رفیق صادق یاری چگونه به رهبری این سازمان در آمد، در اصل و قبل ازینکه سرخا تشکیل شود، یک عده از کادرهای سازمان جوانان مترقی نوشته مفصلی را به عنوان جوابیه علیه "پس منظر تاریخی" و "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخا به پیش" تهیه کرده بودند. این جمع سر انجام به این نتیجه رسیدند که بخاطر اصلاح نوشته شان و بخاطر رهبری بعدی شان، شمولیت زنده یاد صادق یاری در جمع شان حتمی است، لذا با وجود عدم اطمینان در مورد پذیرش دعوت شان از طرف زنده یاد صادق یاری، به سراغ وی رفته و خواست شان را با وی مطرح کردند و او را وادار نمودند که باری در جلسه شان شرکت نماید. شرکت زنده یاد صادق یاری در جلسه این جمع منجر به پذیرش دعوت آنها از طرف وی شد. او بخش های زیادی از نوشته آنها را حذف کرده و بخش های باقیمانده را اصلاح نمود. عنوان نوشته نیز تغییر داده شد و تحت عنوان "انقلاب سرخا است یا اکونومیزم بورژوایی" منتشر گردید.

برخلاف عدم اطمینان اولیه برخی از کادرهای مذکور و مشخصاً عدم اطمینان زنده یاد صادق یاری در مورد سازمانیابی مجدد بقایای سازمان جوانان مترقی، انتشار نوشته متذکره باعث گردید که عده ای از منسوبین سابقه سازمان و جریان گرد آن جمع شوند. بدین ترتیب نه تنها مواد و مصالح معینی برای یک فعالیت مجدد سازمانی فراهم شد، بلکه رهبری زنده یاد صادق یاری بر سازمان در حال تشکیل بعدی نیز پیش از پیش مسجل گردید. اینچنین بود که سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان "سرخا"، به عنوان سازمان میراث دار خط مسلط بر سازمان جوانان مترقی بعد از مریضی و کناره گیری رفیق اکرم یاری، تشکیل گردید.

"سرخا" در یکی از کودتاهای ناکام علیه رژیم داود خان شرکت کرد و به این ترتیب عملاً و بطور آشکار از استراتیژی جنگ توده یی طولانی منحرف گردید.

"سرخا" طرح اتحاد جبهوی میان بخش های مختلف جنبش چپ کشور را پیش کشید و حتی مدعی شد که عناصر مربوط به صفوف "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که مرتکب جنایت علیه مردم نشده باشند نیز می توانند درین جبهه شامل گردند، و نیز فرمول بندی "اسلام مبارز" باعث گردید که انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی برین سازمان حاکم گردد. درست در همین موقع بود که رفیق آزاد (سعید اخوت) به عضویت این سازمان در آمده بود.

"سازمان رهائی بخش خلق های افغانستان" اولین سازمان چپی در افغانستان بود که بعد از کودتای هفت ثور به بخش شبنامه ها



زنده یاد، رفیق پهلوان احمدجان

(۱۳۲۵ - ۱۳۵۸ خورشیدی)



پهلوان احمدجان فرزند محمد صدیق به تاریخ ۲۴ سرطان ۱۳۲۵ خورشیدی، در ده افغانان کابل دریک فامیل نظامی تولد گردیده و زادگاه آبایی اش ولایت پنجشیر می باشد. در سن هفت ساله گی شامل مکتب ابتداییه بی بی مهرو گردید، سپس شامل حربی شوونخی شد؛ اما پس از یکسال به اثر مریضی که برایش پیدا شد نتوانست به درس هایش ادامه دهد، پدرش او را در مکتب سپورت معارف شامل ساخت، قرار هدایت داکتران معالج، آهسته آهسته به ورزش پرداخت و این ورزش سبب نجات او از مریضی گردید. همین امر باعث آن شد تا علاقه مندی او به ورزش بیشتر گردد و در سن ۱۲ سالگی زیر نظر خلیفه محمود و بعد نزد استاد امیرالدین (مشهور به خلیفه امیرجان) در کلب افغان به تمرینات پهلوانی پرداخت و از آن به بعد نظر به استعدادی که در رشته پهلوانی داشت در وزن های (۴۶)، (۵۲) و (۵۷) کیلوگرام از سال ۱۳۴۳ الی ۱۳۵۳ قهرمان وزن خود و یکه تاز میدان مسابقه بود. در مسابقات کشتی گیری المپیای جهانی در سال ۱۳۴۷ در مکسیکو، در سال ۱۳۵۱ در المپیای جهانی منشن، در مسابقات بین المللی در اتحاد جماهیر شوروی وقت و در مسابقات بین المللی عراق شرکت نموده بود. (ریاست عمومی تربیت بدنی و ورزش افغانستان)

اگر پهلوان احمدجان و گروپ مربوطه اش که اکثر اشعه ای بودند، امکانات میداشتند، هرگز چنین اتفاقی نمی افتاد و جای پای مسعود در آن منطقه هرگز باز نمیشد. یاد پهلوان احمدجان همواره گرمی باد!

پهلوان احمدجان که تحت تاثیر افکار انقلابی قرار گرفته بود، اولین جبهه مقاومت در پنجشیر را بنیانگذاری نموده بود. یکسال بعد وقتی احمدشاه مسعود درین رابطه اقدام میکند که مردم اکثریت از پهلوان احمدجان تابعیت میکنند، به این خاطر دسیسه ای ترتیب چیده شد تا پهلوان احمدجان را از سر راه خود بردارد به این خاطر با تفاهمی که مسعود همراه بزرگان پنجشیر کرده بود و به حضور بزرگان پنجشیر دست خود را روی قرآن گذاشت و قسم خورد که قصد بدی ندارد، بزرگان به احمدجان مراجعه میکنند، احمدجان در جواب میگوید: «به شما اعتماد دارم، اما به مسعود اعتماد ندارم» ولی با بزرگان پنجشیر نزد مسعود رفت، هنگام داخل شدن به منطقه فیلهای زمینی و هوایی بطرف پهلوان احمدجان شروع شد، و گروپ بزرگان متواری گردیده ولی احمدجان تنها ماند، او را ناجوانمردانه تیرباران کردند و در گودال «آهو» پرتاب نمودند.

منابع:

کتاب «پنجشیریان و یادواره ی رفته ها» نوشته «فضل احدی»

نوشته «در گستره زندگی، بخش: مختصات افغانستان - یادبود از ستاره درخشان ورزش پهلوانی نام پهلوان احمدجان - وب سایت قاموس کبیر افغانستان»





زنده یاد رفیق خداداد خروش!



زنده یاد رفیق خداداد خروش یکی از بنیانگذاران «سازمان رهایی بخش خلق های افغانستان (سرخا)» میباشد که قبل از انحلال سازمان با جریان شعله جاوید و بعد از انحلال سازمان قاطعانه علیه انحرافات درون سازمانی ایستادگی نمود و مبارزه علیه رویزیونیزم را جزء لاینفک مبارزه علیه امپریالیزم برگزید.

زمانی که کودتاگران هفت ثوری بر اریکه قدرت تکیه زدند، در حمله وسیعی که علیه «سرخا» سازماندهی شده بود، رفیق صادق یاری با جمعی از همراهانش از جمله خداداد خروش در دام جلادان هفت ثوری افتادند.

در لست انتشار یافته، دیده شده که در جمله ۳۵۰ تن قربانیان که رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری نیز شامل آن بودند به تاریخ ۸ قوس ۱۳۵۸ در گورهای بی نشان دفن شده اند.

یادشان جاودان و راه شان پر رهرو باد!

زنده یاد، رفیق حسین طغیان

زندانی شماره ۳۳۴۷



«شماره ۳۳۴۷ - محمد حسین ولد محمد حسن - مسکونه لغمان - مامور وزارت عدلیه - مائوئیست»

یادش گرمی و راه سرخ شان مستدام باد!

زنده یاد رفیق حسین طغیان یک تن از بنیانگذاران سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما) بود. او یک حقوق دان برجسته و مدیر مسئول «جریده رسمی» وزارت عدلیه وقت بود. با اوج گیری مبارزات انقلابی علیه ارتجاع حاکم به جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) پیوست تا یکجا با سایر انقلابیون علیه دشمنان طبقاتی مردم مناسبات نوین را جایگزین مناسبات کهن نماید.

اما متأسفانه که توسط دستگاه مخوف کشتار رژیم دست نشانده وقت (اگسا) در قلعه غیبی چلهستون کابل با یک تن دیگر از همزمان خودش عزیز اوریاخیل دستگیر میشود. او که در اوایل سرطان سال ۱۳۵۸ خورشیدی دستگیر گردید، با وصف جرمی «مائوئیست» در لیست کشتار بیرحمانه رژیم کودتا قرار گرفت و سرانجام در ۳۱ سرطان ۱۳۵۸ تیرباران گردید.

طبق لیست منتشره فقط در همین روز شمع زندگی ۱۵۰ نفر از زندانیان توسط کودتاگران هفت ثوری خاموش گردیده است. در لیست منتشره اتهام وارده بر رفیق چنین چنین گفته شده است:



زنده یاد، رفیق انیس آزاد:

من کولی شکسته دل بی هدف نییم

کز راه رفته باز کشم پای خویش را

یا آن که از گزند ره و نیش خارها

در پیش رهروان شکنم عهد خویش را

« کولی »، ۱۰ اسد ۱۳۶۱

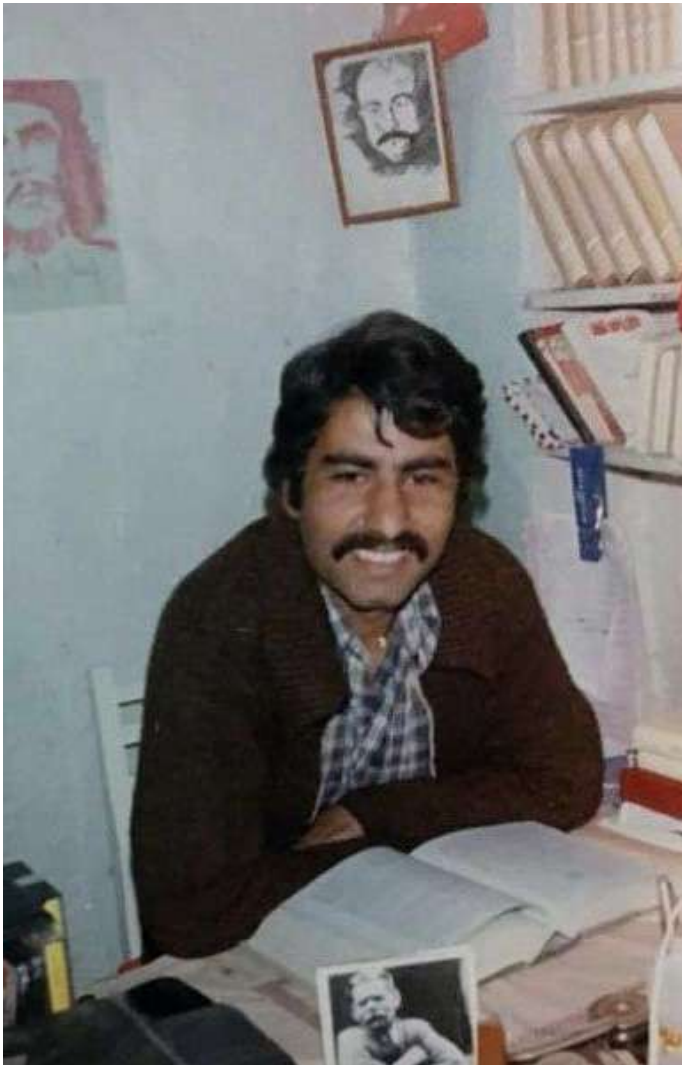
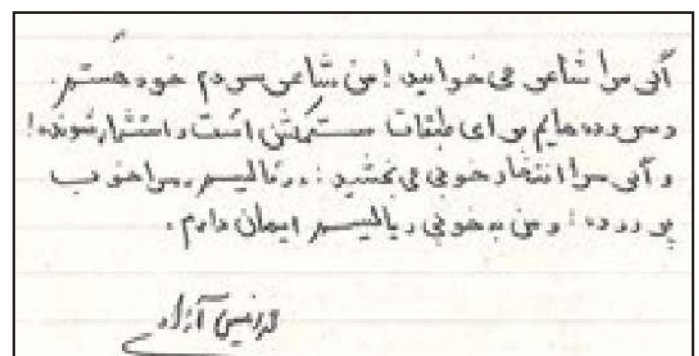
زنده یاد، انیس آزاد، شاعر انقلابی و مبارز سرزمین ما میباشد که در ۱۷ سنبله ۱۳۳۲ در هنگامی متولد شد که پدرش زندانی و خانواده اش در سمنگان تبعید بودند.

سراسر زندگی انیس آزاد را غم و ماتم، درد و اندوه و تنگدستی و فقر تشکیل داد و همین جبر اجتماعی بالاخره او را سمت و سوی انقلابی و آزادیخواهی داد که به جنگ ظلم و ستم برود. همین بود که بالاخره محرومیت از مکتب و در نهایت اخراج از مکتب نتوانست روحیه سرشار انقلابی او را کاهش دهد، او به مطالعه بسیار علاقه داشت و مطالعات سیاسی، یادداشت برداری ها از کتب متعدد به یک عادت برایش بدل شده بود. او به شعر روی آورد و شاعری نامدار برای نسل جوان مملکت گردید که اشعارش طلایه دار جنبش نوین کشور گردید و به ساما پیوست و چون اشعارش کاخ استبداد و ظلم و ستم را نشانه میگرفت، رژیم کودتا تحمل اشعار انقلابی او را نداشت و در نهایت منجر به دستگیری اش گردید.

زنده یاد انیس آزاد سرانجام در ۱۷ سنبله ۱۳۶۱ به عمر ۲۹ سالگی با ۱۲ تن از رفقای هم رزم سامائی اش در پولیگون تیرباران و جاودانه شدند.

در یکی از دست نوشته های وی چنین آمده است:

« اگر مرا شاعر می خوانید! من شاعر مردم خود هستم و سروده هایم برای طبقات ستمکش است و استثمار شونده! اگر مرا افتخار خوبی می بخشید: ریالیزم مرا خوب پرورده و من به خوبی ریالیزم ایمان دارم. » (دست نوشته انیس آزاد)



از وی اشعار زیادی به میراث مانده است و یکی از جمله اشعارش که به زنده یاد مجید کلکانی تقدیم نموده بود چنین آمده است:

بر پیکر خونین شفق باده دمیده

آیینه اندام شب از خویش پریده

تا صبح ظفرمندی این خلق سر آید

« از خون جوانان وطن لاله دمیده »

یادشان گرامی و راهش پر رهرو باد!

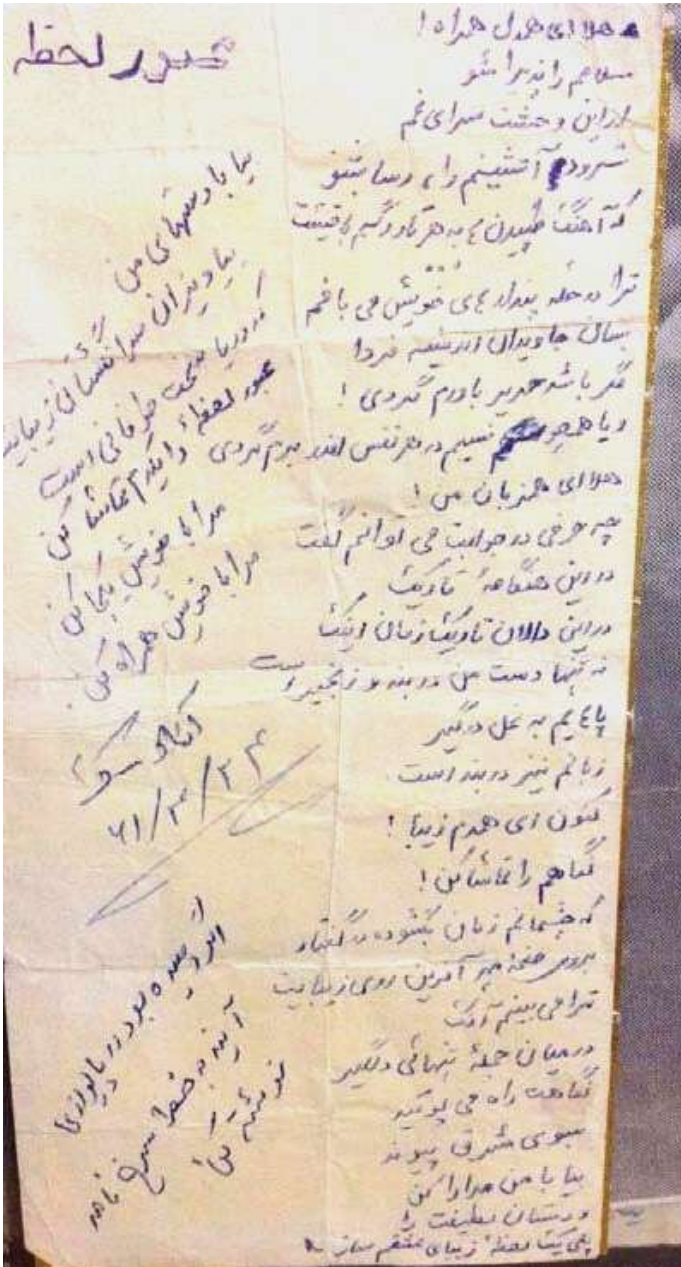




دست نوشته دیگری از زنده یاد انیس آزاد:

عبور لحظه

الا ای همدل همراه
سلامم را پذیرا شو
ازین وحشت سرای غم
سرود آتشینم را، رسا بشنو
که آهنگ تپیدن ها به هر تار رگم باقی ست
ترا در حله ی پندارهای خویش می بافم
به سان جاودان اندیشه ی فردا
مگر باشد حریر باورم گردی
و یا همچو نسیم در هر نفس اندر برم گردی
الا ای همزبان من
چه حرفی در جوابت می توانم گفت
درین هنگامه ای تاریک
درین دالان تاریک زمان اینک
نه تنها دست من در بند و زنجیر است
پاهایم به غل درگیر
زبانم نیز در بند است.
کنون ای همدم زیبا
نگاهم را تماشا کن
که چشمانم زبان بگشوده در گفتار
به روی صفحه ی مهرآفرین روی زیبایت
ترا می بینم آنک
در میان جمله تنهایی دلگیر
نگاهت راه می پوید
به سوی مشرق پیوند
بیا من را مداوا کن
و دستان لطیفات را



عشقم ساز به زیبایی
بیا با دست های من
بیاویزان سرانگشتان زیبایت
که دریا سخت توفانی ست
عبور لحظه را یکدم تماشا کن
مرا با خویش یکجا کن
مرا با خویش همراه کن.

24 سرطان 1361



زنده یاد، رفیق محمد اشرف (زندانی شماره ۴۳۷۰)

رفیق اشرف، عضو دفتر سیاسی ساما (سازمان آزادی بخش مردم افغانستان) و یکی از فعالین انقلابی که توسط اجنبیان کوردل و سفاک کودتاگران هفت ثوری، به تاریخ ۲۱ قوس ۱۳۵۸ اعدام گردید.

رفیق محمد اشرف فرزند قاری محمد یعقوب در ماه سرطان ۱۳۲۹ در کوچه کاه فروشی کابل چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۳۶ وارد مکتب حبیبیه گردید و در ۱۳۴۸ از لیسه حبیبیه فارغ گردیده و در سال ۱۳۴۹ در رشته ادبیات دری پوهنتون کابل راه یافت و بعد از فراغت از پوهنتون، در سال ۱۳۵۴ در لیسه حبیبیه منحیت معلم تقرر حاصل نمود.

رفیق اشرف در پایان دوره متعلمی اش تحت تاثیر افکار انقلابی مبلغان جریان دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید) قرار گرفت و به عضویت «سازمان جوانان مترقی» در آمد.

پس از سال ۱۳۵۱ زمانی که شعله جاوید به دو بخش انتقادیون و مدافعون انشعاب نمود و داکتر فیض احمد به تاریخ ۲۲ قوس ۱۳۵۱ با انتشار «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!» از بدنه سازمان جدا و «گروه انقلابی خلق های افغانستان» را که نام اولی سازمان رهایی افغانستان است را ایجاد کرد، رفیق اشرف همراه چند رفیق دیگرش به بخش انتقادیون و به «گروه انقلابی...» پیوستند.

هنگامی که رفیق مجید کلکانی در سال ۱۳۵۷ خورشیدی «سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما)» را تاسیس نمود و با طرح سه اختلاف ایدئولوژیک «گروه انقلابی خلق های افغانستان» را به باد انتقاد گرفت، رفیق اشرف از بدنه گروه جدا و به ساما پیوست که از جمله موسسان «ساما» و جزء دفتر سیاسی «ساما» به شمار می رود.

رفیق اشرف در سنبله ۱۳۵۸ توسط مزدوران سوسیال امپریالیست های شوروی دستگیر و به زندان پلچرخی انتقال داده شد و پس



از تحمل شکنجه فراوان و اینکه حتی یک کلمه اعتراف از سینه پر دردش کشیده نتوانستند، به تاریخ ۲۱ قوس ۱۳۵۸ اعدام گردید.

منبع:

زندگی نامه کامل رفیق اشرف تحت عنوان «یادی از استاد اشرف» توسط «شمشیرهادی» به رشته تحریر درآمده است که خوانندگان می توانند از سایت «گفتمان و دموکراسی برای افغانستان» که به تاریخ ۲۴ جوزای ۱۳۹۸ نشر شده است دریافت نمایند.

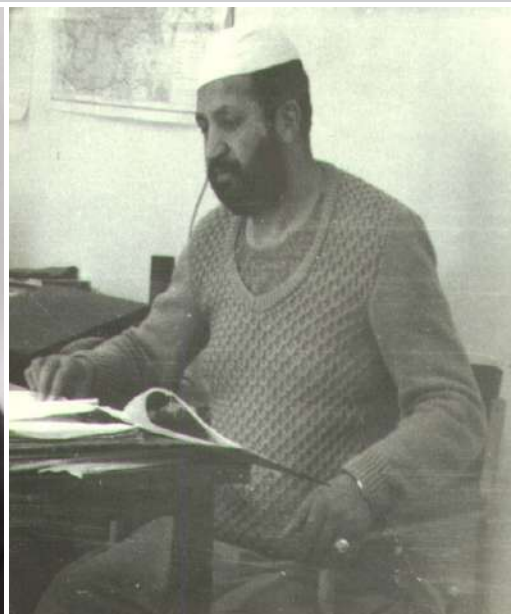
جانباختگان آزادیخواه که نتوانستیم سوانح شان را دریافت نماییم صرفا به تصاویرشان دسترسی یافتیم.



رفیق زنده یاد انس زریاب که به دست کثیف رژیم کودتا کشته شد.



رفیق زنده یاد لطیف محمودی که به دست کثیف رژیم کودتا کشته شد.



رفیق زنده یاد فلاح ووده که به دست کثیف رژیم کودتا کشته شد.



این هم لستی از سایر مخالفین سیاسی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که به دست ما رسیده و بطور وحشیانه مورد شکنجه و آزار قرار گرفته و به قتل رسیده اند. هر گاه لست نام افرادی از مخالفین سیاسی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بدست ما برسد بی درنگ نشر خواهیم نمود.

۱- سیدمعمظم فرزند سید مکرم حضرت کרוخ

۲- محمد یونس حیران، مدیرمسئول روزنامه‌ی ۱۳۹۲ انیس.

۳- میر محمد سعید، از سلسله‌ی میران گذرگاه هرات.

۴- عبدالعزیز مردان، نقاش و خطاط چیره دست، ولایت هرات.

۵- نصرالله خان فاروقی، تجار ملی هرات.

۶- عبدالقدوس مهمند، وکیل مردم ولسوالی انجیل هرات در دوره‌ی دوازدهم شورای ملی.

۷- سید علی شاه تاجدار. ازمتنفذین ولایت هرات.

۸- شیخ محمد محسن ساجدی. از روحانیون جامعه‌ی اهل تشیع هرات.

۹- شیخ غلام محمد روحانی. از روحانیون جامعه‌ی تشیع هرات

۱۰- نجیب رحیق، نویسنده.

۱۱- محمدابراهیم عالمشاهی، نویسنده.

۱۲- غلام شاه سرشار شمالی، نویسنده، شاعر، معاون روزنامه‌ی جمهوری.

۱۳- محمد شریف ایوبی، مدیر مسئول جریده‌ی مساوات.

۱۴- عبدالرئوف «پاهیز حنیفی»، نویسنده‌ی طنز نویس.

۱۵- احمد شاه سیلاب، نویسنده و شاعر پشتو.

۱۶- جان محمد فنا. شاعر و نویسنده.

۱۷- محمدنبی مفتون، شاعر.

۱۸- عبدالرئوف ترکمنی، مدیر مسئول روزنامه‌ی پیام وجدان.

۱۹- نعمت الله حباب، شاعر نویسنده.

۲۰- علم نورستانی، فرهنگی

۲۱- میرمحمد امین مشعوف، شاعر.

۲۲- غلام محمد فرهاد. سیاست مدار، رئیس حزب افغان سوسیال دمکرات (افغان ملت).

۲۳- محمداسماعیل مبلغ، نویسنده و سیاست مدار.

۲۴- محمد حسین نهضت، نویسنده.

۲۵- محمدیونس مهدوی زاده، نویسنده، فرزند محمد مهدی خان چنداولی، آزادی خواه معروف.

۲۶- قاری ابوبکر مسرور، مؤلف مضمون فزیک صنف یازدهم مکاتب افغانستان واز معلمین باتجربه‌ی مسلکی افغانستان.

۲۷- محمد افضل شهیر، شاعر، نویسنده و از شمار کادر های بلند پایه دولتی واداری افغانستان.

۲۸- عین الدین عینی، یک تن از فرهنگیان و مفاخر علمی حوزه‌ی شعر و شاعری شمال کشور، ولسوالی چاه آب ولایت تخار- افغانستان.



۲۹- مولانا بحرالدین باعث، از پیش کسوتان جنبش روشن فکری، رهبر سازمان فداییان زحمت کشان افغانستان (سفا).

۳۰- محمد طاهر بدخشی، از مؤسسن حزب دمکراتیک خلق افغانستان، بنیان گذار محفل انتظار، رهبر سازمان انقلابی زحمت کشان افغانستان (سازا)

۳۱- انجنیر عبدالرشید فرخاری، شخصیت سیاسی و از اعضای طراز اول محفل انتظار.

۳۲- انجنیر محمدحسن دروازی، از اعضای بلندپایه محفل انتظار.

۳۳- دولت شفیق مشهور به حکیم، جزء کادر رهبری محفل انتظار.

۳۴- عبدالجمیل جیحون، از شخصیت های سیاسی مطرح محفل انتظار.

۳۵- امام نظر دولت، از هم کاران سیاسی محفل انتظار.

۳۶- جگرن سید مبین یمگی، به از قیام ۲۸-اسد ۱۳۵۷ سفزا تیرباران شد.

۳۷- نعمت الله هجرت پیلوت به از قیام بالا حصار کابل توسط دژخیمان رژیم خلق و پرچم اعدام شد.

۳۸- تورن محمدصابر خوست و فرنگی، از اعضای بلند پایه نظامی سازا که قیام ۱۲/۱/۱۳۵۸ خوست و فرنگ را علیه رژیم خودکامه امین سازمان داد. بعد از دستگیری در بالا حصار اعدام شد. (ص ۲۶۵، مرادی)

۳۹- جگرن عبدالرحیم پیلوت، در سال ۱۳۵۷ در اولین ماه های کودتای ثور اوسط اوباشان امین تیرباران گردید.

۴۰- محمد مراد خاشی، به جرم شرکت در قیام ۲۴ حوت سال ۱۳۵۷ هرات اعدام شد.

۴۱- محمد اسماعیل فرخاری، «وی افسر دلیر و دارای روحیه و مورال استثنایی نظامی بود. وی از اعضای برجسته سازمان و از بخش تشکیلات شاهین در س.ا.ز.ا بود در سال ۱۳۵۷ به شهادت رسید». (مرادی، ۱۳۹۰: ۲۶۷)

۴۲- محمد کمین ثمرغی، افسر نظامی، تحصیل کرده شوروی عضو محفل انتظار بعد از قیام ۲۸-اسد سال ۱۳۵۷ بدخشان توسط دولت امین اعدام گردید.

۴۳- فضل احمد نینواز. موزیسن و هنر مند پُر اوازه ای افغانستان.

۴۴- مولوی حبیب الله پاچا، خطیب مسجد جامع بزازی شهر جلال آباد ولایت ننگرهار.

۴۵- عبدالباقی خان سلجوقی. باشنده ولایت کابل.

۴۶- عبدالمجید خان جکانی از سلسله ای تاجر پیشه گان ولایت هرات.

۴۷- انجنیر ظفرالله افضلی و داکتر نصرالله افضلی (دوبرادر) ربوده شده ای سال ۱۳۵۸

۴۸- داکتر میر عبدالقدوس حسینی از سادات بادمرغان هرات، همراه با سه فرزندش میر سید احمد محصل حقوق، میر احمد ضیا محصل ادبیات و میر احمد مسعود متعلم مکتب.

۴۹- الحاج عبدالغفور روضه باغی از متنفذین ولایت هرات.

۵۰- میر عتیق الله فرزند میر محمد فاروق محصل انستیتوت محاسبه از میران گازرگاه هرات

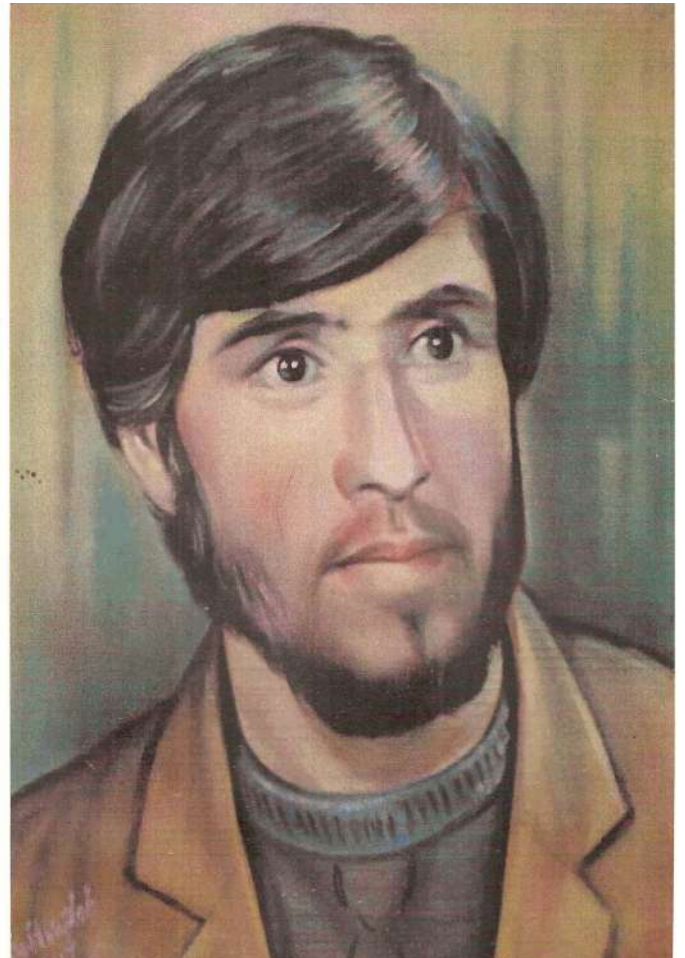
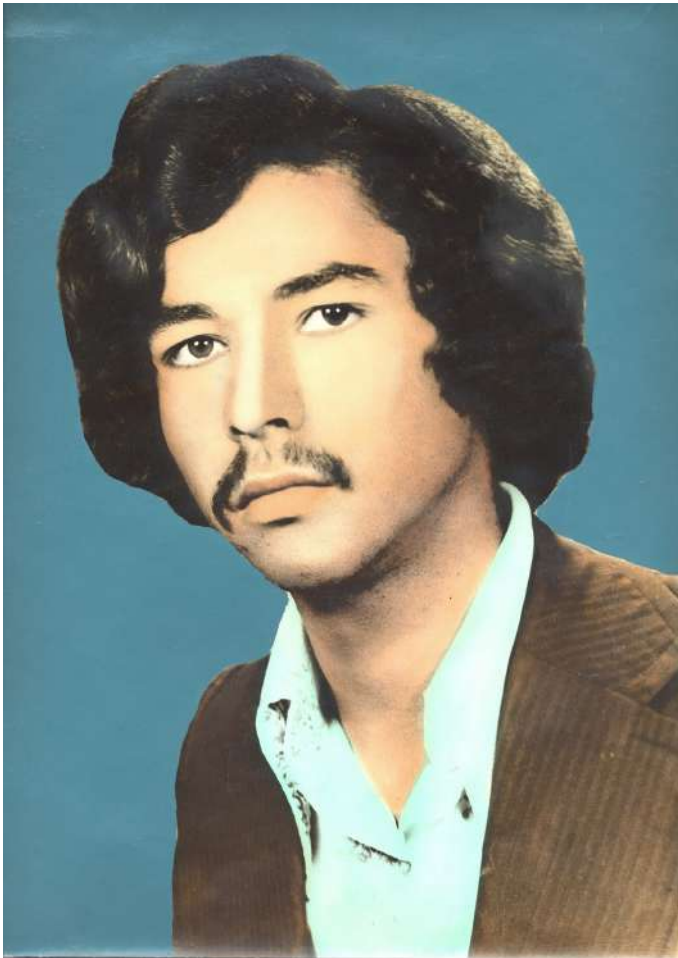
۵۱- عبدالرشید از متنفذین ولسوالی خواجه ولایت تخارکه محضر عام به زیر تانک جان داد.

۵۲- اختر محمد خان پدر داکتر عبدالغفور آرزو

منبع: نخبه گان و جریانات سیاسی افغانستان - میر محمد یعقوب مشعوف



جانباختگان آزادیخواه که نتوانستیم سوانح شان را دریافت نماییم صرفاً به تصاویر شان دسترسی یافتیم.



زنده یاد محمد هاشم جان در برج جوزای سال ۱۳۵۸ در حالیکه در صنف دهم لیسه جامی هرات مصروف کسب تحصیل بود همراه با برادرش بسم الله جان از صنف درسی دستگیر و توسط رژیم دست نشانده کودتائی وقت به شهادت رسید.

زنده یاد :

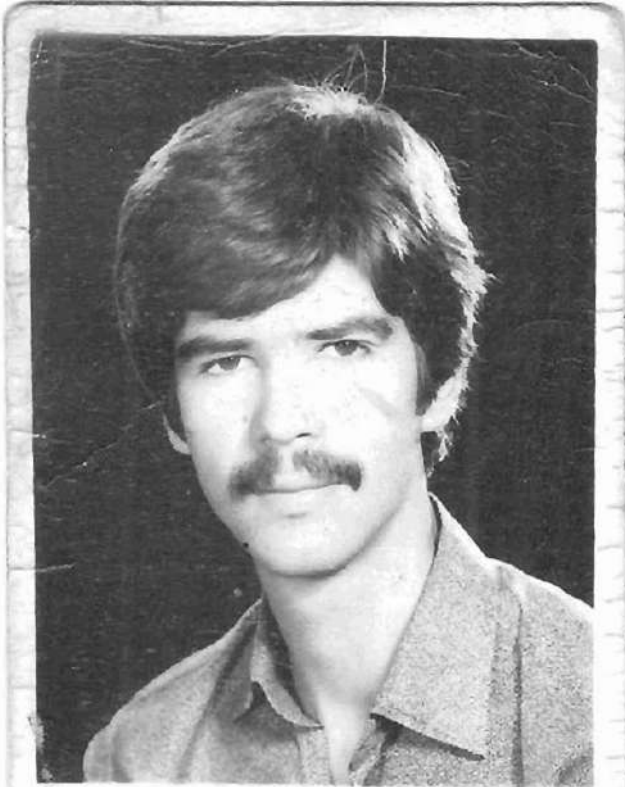
نعیم جان شاعر

که توسط جلادان کورصفت دستگیر و لادرک گردید.

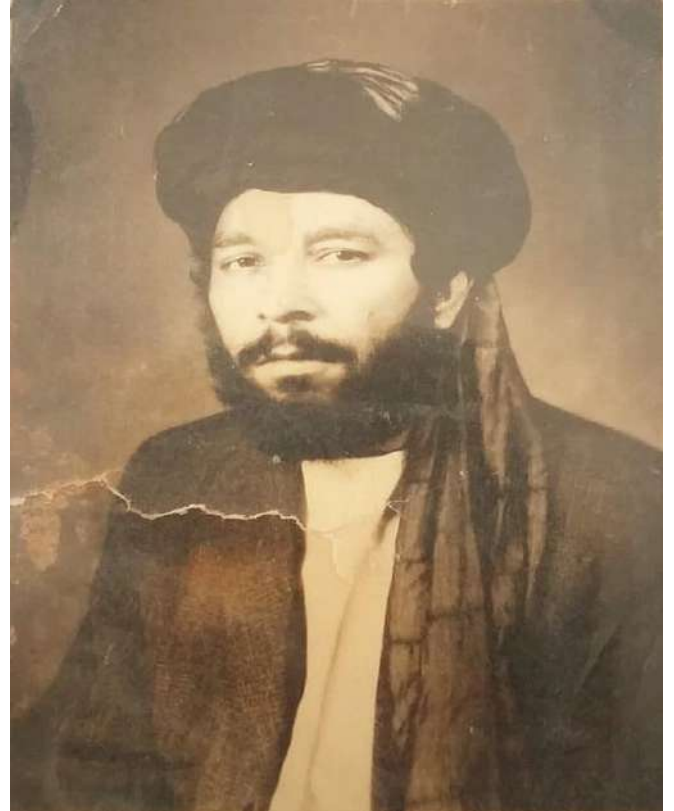


زنده یاد عبدالکریم جان که به دست رژیم دست نشانده کودتائی سال ۱۳۵۸ کشته شد

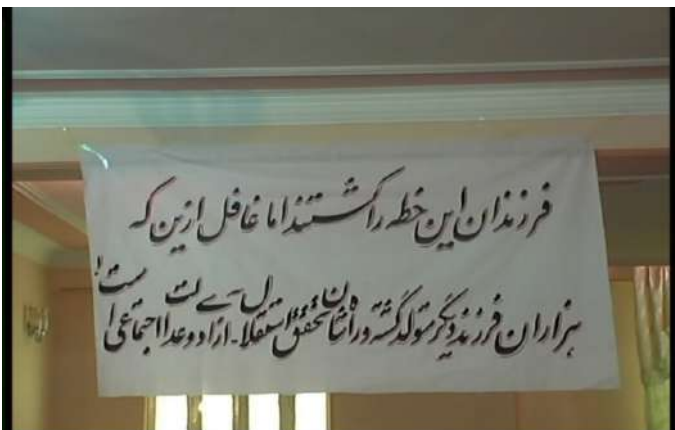
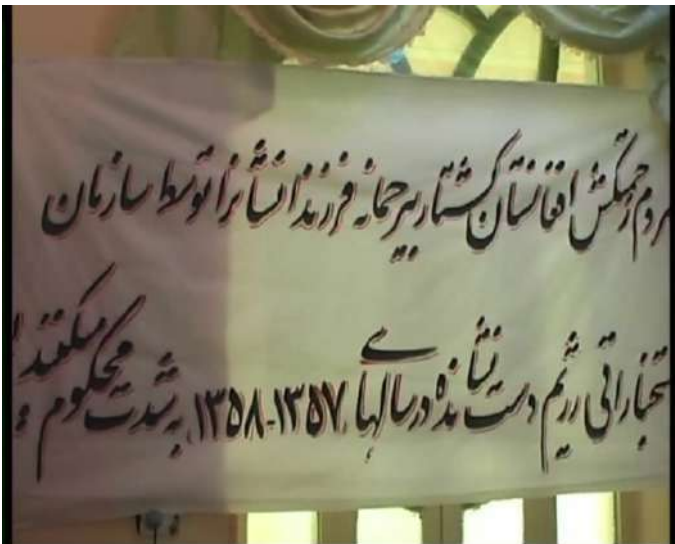
زنده یاد بسم الله جان در برج جوزای سال ۱۳۵۸ در حالیکه در صنف دهم لیسه جامی هرات مصروف کسب تحصیل بود، همراه با برادرش محمد هاشم جان از صنف درسی دستگیر و توسط رژیم دست نشانده کودتائی وقت به شهادت رسید.



زنده یاد انجینیر محمد اصف پرن که توسط دژخیمان خلق و پرچم در پولیگون پل چرخی زنده با گور گردید.



زنده یاد رفیق یار محمد که توسط دژخیمان خلق و پرچم در پولیگون پل چرخی زنده با گور گردید.





« هدف عالی و دورنمای غایی بشریت پیشرو»

از دیر زمانی به این طرف رسیدن به جامعه جهانی بدون طبقات و فارغ از هر نوع استثمار و ستم طبقاتی، ملی و ملیتی و جنسیتی بوده و هست و در مواجهه با چالش‌های عمیق و گستردهٔ مخاطره‌آمیز و دست‌یابی به فرصت‌های عظیم تاریخی ادامه یافته است. تجارب انقلابی باربار ثابت ساخته است که رهپویی اصولی مؤفقانه و پیش‌رونده در این مسیر مبارزاتی طولانی و پر پیچ‌وخم و پرفرازونشیب، بدون هدایت و رهبری پیش‌آهنگ انقلابی آگاه، کارکشته و بی‌گیر در مبارزه، نمی‌تواند ممکن و میسر باشد.

پیش‌آهنگ انقلابی باید قادر باشد که در عین حفظ دایمی دورنمای غایی مبارزاتی، در هر مرحلهٔ مشخص مبارزه، تیورهای اندیشه‌های پیش‌رو عصر را با شرایط مشخص کشور و انقلاب کشور با مهارت تلفیق نماید و نقش انقلابی کشوری، منطقه‌یی و بین‌المللی خود را با اصولیت و شجاعت بر عهده بگیرد. بدون نقش رهبری کنندهٔ این پیش‌آهنگ انقلابی، کشتی مبارزات دموکراتیک نوین در کشور فاقد استقامت استراتژیک و قطب‌نمای هدایت کننده خواهد بود و خواهد شد و در تلاطمات توفان‌های اوقیانوس‌های بی‌کران رزم و بی‌کار انقلابی به رهگمی خواهد افتاد و عاقبت درهم کوبیده خواهد شد.

پس با توجه به رسالت تاریخی نیروهای انقلابی آگاه و با توجه به تهدد خرائین به منافع علیای توده‌ها و کشور با تمام قوت و توان به پیش!

« کمیتهٔ اتحاد و انسجام نیروهای انقلابی افغانستان »

« ۲۴ قوس ۱۴۰۰ »



وبسایت رسمی کمیتهٔ اتحاد و انسجام نیروهای انقلابی افغانستان:

www.afghanistanarmy.org

آدرس ارتباطی با ما:

UCCafghanistanRF@gmail.com

strugglecommittee4@gmail.com